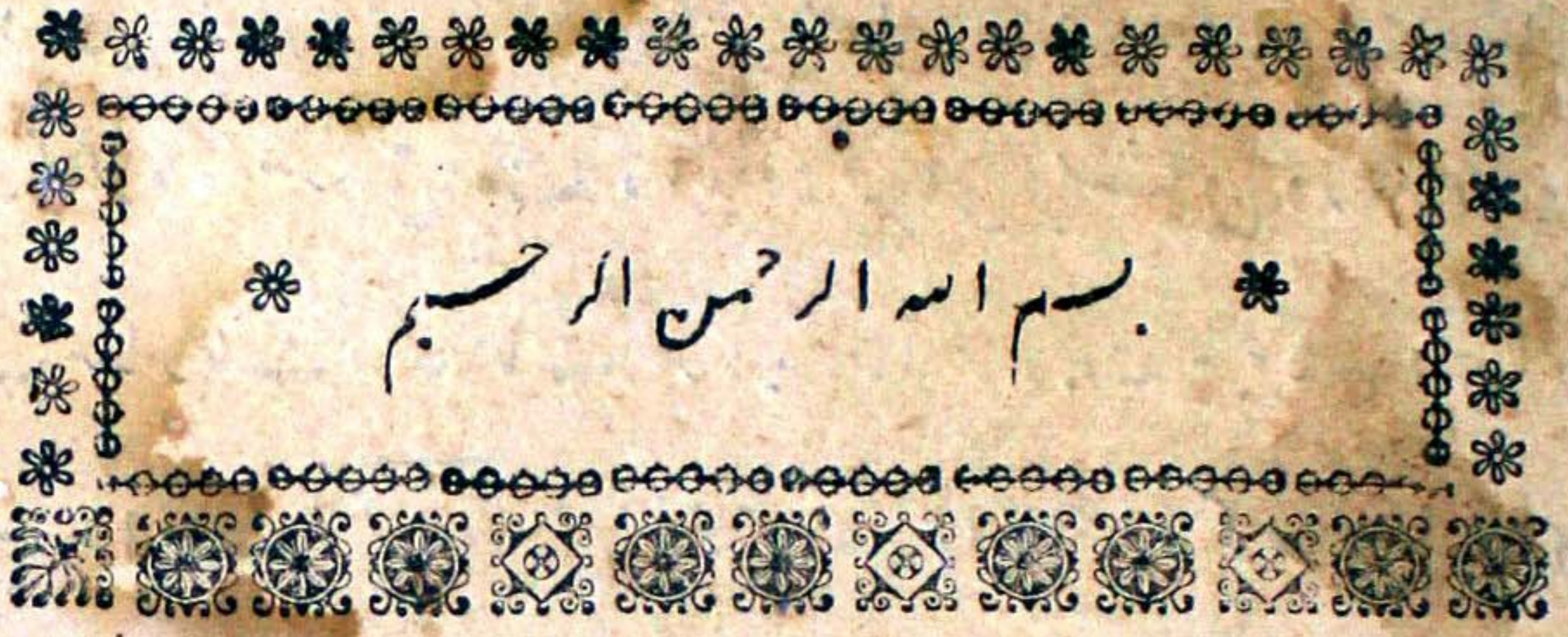


* بسم الله الرحمن الرحيم *

135856

الحمد لله الذي أظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهل بعض عبداً أنه المجاهدين *
وأوضحه وأولى لسان بعض عباده المتبينين * ولقنه حججه ابطلا
لتمويهات الباطلين * نخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع الملئ نبيين * وسيلتنا في انذارنا والدين *
والله المهمل بين الهادين * وصحبه المهتمل بين الراشدين * وتابعيهم
وتبعهم من الأئمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * إلى يوم الدين *
أما بعد مي گوید بنده امیدوار بر رحمت پروردگار محمد و جیه ابوالفضل
المبشر ابوه باللقب المورخ بیدار بخت الصل یقی الحنفی
القادری الملرس فی المدرسة الکلیتیة فخر الله له ووالدیة



* بسم الله الرحمن الرحيم *

135856

الحمد لله الذي أظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهل بعض عبداً أنه المجاهدين *
وأوضحه وأرسل لسان بعض عباده المتبينين * ولقنه حججه ابطلاً
لتمويهات الباطلين * نخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع المن نبيين * وسيلتنا في انذارنا والدين *
والله المهمل بين الهادين * وصحبه المهتمل بين الراشدين * وتابعيهم
وتبعهم من الأئمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * إلى يوم الدين *
أما بعد مي گوید بنده امیدوار بر رحمت پروردگار محمد و جیه ابوالفضل
المبشر ابوه باللقب المورخ بيدار بخت الصل يقي الحنفی
القادری الملرس فی المدرسة الکلاکتیة فخر الله له واولادیه

و احسن اليها و اليه ابن المولود محمد بن محمد بن ابقاه رب العرش
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان برنگار و هندوستان
 برچند گروه متفرق شده اند و افتراق ایشان در امور دین
 سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسوئیا آبابی
 خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواظقت
 و زینت با حق باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای دیندار
 و پرهیزگار و اولیاء نیک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس مابین نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت
 اینها سعاداق قول از تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سوره بقره است **وَإِذْ أَقْبَلْ لَهُمْ آتِيبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ
 مَا الْفِيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ** ما الفینا علیه آباءنا و لو کانوا یفقهون
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
 را که پدران خود را بران چیزی آید پس الله تعالی در شان

اینها می فرماید که ایابیروی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها بخری را تفهمنند و بوجهی راه راست نیابند
 فعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاسده در دل ایشان مستکن نشده و بر تبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
 گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقاد می دارند و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و واصل فصل و سهامت و مقصد امی انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول در گاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشر
 آنها نمی شدند و بر فرزندان و مریدان خود تعالیم و تلقین نمی کردند
 چنانچه ضرب المثل زبان زدا ایشان است که عادات السادات
 عادات العادات و در حق ایشان نیز نصایح و مواعظ می رسد
 نمی گردد و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدما می خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تحمیق و توهمین و نفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه میشت و سرمایه حیات ایشان است
بالکلیه معدود خواهند شد لهذا از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جمال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احوای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب میری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و فتوحات
آبائی در باره ایشان نیز جاری و سناری باشد و آرزین فرق کسبایکه
چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیار کرده
و دستاقل نالین نموده بر امور بد عینه آباء می خود بدلائل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدللال کرده و بنا و بلاست و کیکه و روایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزوه

بست و نجم در سوره زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا

اِیَاءَنَا مَلٰٓئِکَةً وَاِنَّا مَلٰٓئِکَةُ اِثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ و نیز در همین رکوع حکایت

اقوال ایشان می فرماید که اِنَّا وَجَدْنَا اِیَاءَنَا مَلٰٓئِکَةَ وَاِنَّا مَلٰٓئِکَةُ

مُهْتَدُونَ و ان اولو جنتکم باهدی معا علیه ابناءکم قالوا انا بمار هلمتم

بید کافرون ترجمه بلام می گویند بد رستی که مایا فتم پد ران خود را بر طریقه
 و سرتی و ما بر کردار های آنها را ایافته گانیم و نیز قول ایشان را ادوایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فتم ایم پد ران خود را بر کینسی و روشی
 و ما بر پیه های ایشان اقد اکتند گانیم * پس بگو ای پینه بر که آیا
 متابعت پد ران جاہل خوئی کنیند اگر چه بیادیم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پد ران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما از کار و ادیم و به پیزی که فرستاده شده آید شما کافر انیم *
 بیت * ^{عقایدشان} عقایدشان بر باد داد * که دو عهد لعنت بر این عقاید باد
 * گر چه عقاش سوی بالامی پرد * مرغ عقایدش به پستی می برد *
 نعوذ بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گر و ه سببوم کسانی اند که آبای
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و شرفا اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قاپایت
 عبارت خوانی آموختند * بعد عظمت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و نخست و حمارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا و لباس و هیات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیله
 آبایی و عادات رذیله قدماي خود بیرون آمده اند و بعد از
 تحصیل قضیات و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
 چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
 بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانند و در رسم
 خود لباس و عطر فراموش آورده در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
 شدند و در مجالس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
 و عبادت جایس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
 ایشان خوشه چیدند و بعد با علماء و شرفاء مساوات زدند تا در
 قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
 شرفا بهره اندوزند ^{آنها بطمع حصول} ریاست و شرافت و عظرا
 پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را و سیاه تحصیل جاه و جلال
 ساختند و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
 پیشینگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیله می خوانند و از آنها
 تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مابان از اعمال بدشان
 و افعال قدیمان خود سزا ریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
 توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقض مابان خواهد بود زیرا چه

بمنمونه حدیث شریف التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
 یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است
 ما از ان عیوب پاک و صاف ندیم* و عیب پدران به سران
 سرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثر سنیان با اعمال قبیح و اقوال کفریه
 گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
 بودند نگردد* و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
 نیست که فرق کنند که کدام رسوم کتبه و کدام بدعت محرمه و کدام
 بدعت بکر و چه و کدام بدعت مباحه که کدام بدعت حسنه و کدام
 بدعت واجبه است لهذا هر فتنه صراحتاً در مشرع شریف مذکور
 نیست و هر در میان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه
 افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
 بدعت را سیه می نامند و عوام را از جمع افعال مرتومه و اعمال مرسومه
 بالکلیه منع می کنند* و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذهن
 و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند* و چون مردمان
 ایشان را مثل علما و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
 و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانیان مرعی نمی داشتند پس
 به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت نیست گوئی

و غیب جوئی علماء شمار و شمار خود را ساختند و به توهمین علماء و تشییعین شرفا
 برداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علماءی روزگار
 دنیا دار اند و نوکری زصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری زصارا
 و دیگر کفار مدیقه حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسام یا امانت بر ظاهر
 یا داخل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترغز قد کور خواهد شد انشاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علماء همین است که عوام از علماء اعراض نموده باین نومسلمانان
 گزیده شوند و از ایشان رو تافه باینها رجوع آرند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز بمانند اما
 این چنین کسانی بسیار اند که در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این نااهلان را عالم آموخته است چنانچه در کتاب
 العلم مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم واضع
 العلم عند غیر اهلہ کم قلیل الشنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب
 یعنی کسی که نااهل را عالم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و زر را به خنزیر بوشانید * و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نمند

له در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقوم است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا اميرا وما مور او مخال
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به معنی و عظ
 لغتن و پند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرماید که و عظمی گوید که حاکم و امیر که پند گوید
 مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
 و مازون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
 یا مردی سبکتر معجب که طلب ریاست و اتباع هو او ریامی کند
 و تصدیر می جوید و مخال بنجای معجم است و در روایات
 دیگر مخال بنجای همزه نیز آمده است از حیدر و درین زجر است
 از و عظمی اذن امام زیرا که امام دانا تر است بمصالح رعیت
 و مهربان تر برایشان و اگر خود را گوید بیدا کند از میان علما کسی را
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
 باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدیر بر سباده
 مشیخت برای و عظ دار شاد و به ایت بی اذن مشایخ و اجازت
 ایشان جایز نبود چنانچه بعضی متشیخه از اهل جهل و هوس می کنند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستی است که در شهر می
 که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر
 جمیع علماء متقدمین و رؤساء متبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت
 و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
 وعظ و ائمه پس بر اتفاق او را اجازت و عطا گفتن و اذن پس دادند
 و ائمه پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری
 که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امانت را معین و مستقر
 کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
 و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود آنرا امام جمعه و عیدین
 نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
 و عیدین در سنت خواهد بود و همچنین حکم است در باب تفریر قاضی
 بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضا
 محصور شده بودند و بسبب خوف باو ایمان از خانه خود بیرون آمدن
 نمایند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی الله عنهما
 وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
 قال الشافعی روح السلطان لیس بشرط لمارویان عثمان رضحین
 کان محصورا صلی علی رضی الجمعة بالفا س * قلنا یتحمل انه فعل

ذلك باذن عثمان رض و لوفعل بغير اذنه انما فعل لان الناس
 اجتمعوا عليه و عند ذلك يجوز لان الناس احتاجوا الى اقامة
 الفرض فاعتبر اجتماعهم و وايضا في العالمة كبرية ولو تعدد الاستيذان
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز
 و گروه چهارم مانند گروه سيوم. كمبوع امور مرفوعه موصوفه اند بلكه در
 بدو حال خود از قسم گروه سيوم بودند اما بتدریج غلو و افساد در دين
 و خصوصت و عناد با اهل يقين روز بروز زياده کرده بر فرقه سيومين
 سبقت بردند حتى که از دين و مذهب خود بايرون افتاده مذاهبي
 جديد حادث نمودند و احوال ايشان بالتفصيل در نسخه نظام الاسلام
 بيان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبیه بسیار مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی و اما در اینجا بملاحظه تفصيل گروه های مسلمانان که در حين
 زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ايشان نیز مرفوعه می گردد و که
 اکثراً ايشان از اولاد او باش و نسل او ذال اند که چندی در
 خدمت علماء و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گزارى ايشان نموده
 آداب نشیمن و برخاسته اند و خجسته و عادات ايشان در ابواب لباس
 و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حروف شناسی و صلاحیت عبارت
 جوانی حاصل کردند و بعد از آن در صحبت قوم را و حیان یاد در جماعت

گروه بد اعتقادان مدتی در ازبک و در همه قرآن شریف و لغوی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سرایشان آورده و مضمینات و شرافت
 زدند و بطمع حصول شرافت و در ک ریاست و عنایت نصیحت را
 و ام حصول آرزوی خود و وسایل سرمایه بیشتر خود را
 میخواستند اما عیب حساست آبائی و عار و دانت قدائی ایشان
 مانع این آرزوی شده اند ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال
 شنیعه پدران و اعمال قبیحه قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص نفوق طمع و توهمین در اعمال علما
 و تشیخین در اقوال شر فاد تحسین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و الهانت فصلا شرع متبیین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بد گمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 خلاصه آنکه پرده حیا و حریت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بنیر مهابات هر چه
 در کار و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند
 بیست * باش بی فکر و باد شاهی کن * بی حیا باش و هر چه خواهی کن *

و علی هذا القیاس در باب مسائل اعتقادی و احکام عمایه بلا تا مل
 هر چه در گمان بر ایشان و خیالی بر کلال ایشان می آید بی باکانه
 فتوی می دهند* و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
 و بطالت ایشان در امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هر که
 و همه ظاهر شده و وزیر و زندان است بر نداشت می افروزد و باران
 ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که متقدمان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از
 تمامی فضلابی اغما و نمود و هر چه ایشان تعلیم و آقین کنند همان را
 حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اولاً بقره تقلید از گردن خود را
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب
 ایله دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید* و کارهای
 ایشان با انواع مختلفه است* یکی از آنها این است که وقتی که
 کسی از طالب العلم ایشان را از طریق اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجلسی سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و یا از قوی
 از اقوال اینها می پرسد پس از کار محض می کنند و می گویند که من حقی
 ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از آن مجاس بیرون می روند بدست و سابق افساد می کنند
 و اگر در مجاس حقیقیان بسببی بنزد می شوند و وقت نماز می رسد پس
 در نماز فقاه بطور حقیقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سبعمه بسیاره بنصه تعالی مستوعبا و مستوفیاند کور خواهد شد خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارند که
 خلاف قرآن و حدیث است و بنام مجتهدین و فضلاء مقله بین
 اعتقادند که از راهی خود ما گفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث در یابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید و این مضمون را
 با انواع مختلفه و با دشمنان متنوع پیش عوام معاده لوحان ظاهری
 سازند که تفصیل آنها را در فرقی شاید و طوماری باید و در ذمه رفته در
 امور دین آن قدر فتنه و فساد انگیزند که از تقریر افزون و از تحریض
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من هیئات اعمالهم
 من یهد الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له و در حقیقت
 این گروه مظهر مخرجه بیستم خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن نامه صفات
 درین قوم درست و راست بی کم و کاست یافته می شود و بعضیها

برایشها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جمله رابع

در باب ما جاء في الكذابين الذين بين يدي الساعة مرقوم است

روى الطبراني عن عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة

الذجال وبين يدي الدجال كذابون فليثون او اكثر قلنا ما آياتهم

قال ان ياتوكم بهمة لهم تكونوا عليها ليغيروا بها هنتكم ودينكم فاذا

رايتهم وهم فاجتنبوهم وما دورهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروی

است که گفت سو گند خدای تعالی است که هر آینه بیشک

شنیدم پیشمهر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک

بیدار خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک

قوم دروغ گوینان که مردار ایشان می بلکد زیاده خواهند بود و

پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که

علامت های آن گروه که ام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند

که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید

یعنی کاری نورادین گفته و آنرا سنت نام نهادند شماره تعلیم خواهند کرد

و ترغیب آن خواهند نمود و یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا

عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر اینها تعلیم و تخریص خوانند کردناسنی که شما آنرا عمل می کردید
 آنرا تغییر دهند و آنرا بسنی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
 شمار که ما نزد دین و مذاهب شمارا تغییر و تبدیل نمایند پس چون
 آن قوم را ببینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
 دین دانید و از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد
 جامع است کتب اعدایت معتبره معتمد را که سواهی صحاح سه
 است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
 که آنرا صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
 کتابهای حدیث را که سواهی صحاح سه است مانند بیهقی و
 طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز
 و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
 هر که خواهش مشاهده آن باشد شویف آورده معاینه کند و در
 مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است عن ابی
 هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر
 الزمان رجالون كذا ابون يأتونكم من الأحاديث ما لم تسمعوا
 انتم ولا آباءكم قايماكم و اياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه مسلم
 در شرح شیخ عبدالحی دهاوی رح در شرح این حدیث

هر قوم است بینهادر اینحال نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
 آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویمان یعنی جماعتی باشند
 که خود را به مکر و تلبیس در صورت علماء و مشایخ و صالحا از اهل
 نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را
 به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرند پیش شما از
 احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء
 و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز بس دور دارید نفس خود را
 از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا
 و در فتنه و بلا بیدارند شمارا * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
 دین و امر از او پر هیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
 خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مشومی *
 چون بسی ایلیس آدم روی هست * بس بردستی نشاید داد دست
 حوت در ایشان بدزد مردم دون * تا بخواند بر علیمی آن فسون
 ز آنکه صیاد آورد بانگ صغیر * تا فریبدمرغ را آن مرغ گیر
 کار مردان روشنی و گرمی است * گاه ذونان حیل و بی شرمی است
 انتهی من الشرح الحد کور بلفظه * گروه پنجم عامی و سنده

و فضلا می شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهوره
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه میروند
نفس اماره روانمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و بار سوم آبای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
وارد است و باینجه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و عمل می آرند
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تفرق امتی علی ثلاث
و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحده قالوا من هی یا رسول الله
قال ما انا علیه و اصحابی و فی روایة و هی الجماعة ترجمه جدا
می شوند است من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید مانده
ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰه در

باب الاعتصام بان کتاب و السنه است و درین زمان این چنین
 کرده که شایب اهل سنت و جماعت در آن متحقق باشند نهایت
 کم اند اگر چه در صورت و نام بنایت و بسیار اند و هر قدر که هستند
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد
 و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شریوع هوای نفس و اختلاف
 در زاویه عزلت گوشه نشین و در بادیة ثمول غربت گزین
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در وازه ارتباط با اهل بطلان
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکنوائی نشسته اند
 زیرا چه در شکر و در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

و من ابی ثعلبۃ فی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
 من ضل اذا هتد یتم فقال اما والله لقد هالت عنهار رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فقال بل اثمروا بالمعروف و تناهوا عن
 المنکر حتی اذا رایتم شحاما مطاعا و هوی متبعاً و دنیا مؤثرة و اعجاب
 کل ذی رای برائه و رایتم امر الابد لك منه فعلیک بنفسک و دع
 امر العوام فان وراءکم ایام الصبر الحدیث و در شرح مرقوم
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعابه
 که سخاں مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم الخ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
 دادید از شرک و گناه و وقتی که شماراه راست یابید
 پس ضرر نمی کند شمارا کسی که او همراه شد پس گفت
 آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پرسیدم
 از ابن آیت پینمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
 بمردن و نهی میکنم را پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه
 امر کنید بمردن و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب
 صفت نخل داد مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
 و به بینی او خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت و به بینی خوش داشتن
 و نیک پنداشتن هر صاحب دای و مذاهب خود را
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن و به بینی امری را
 که چاره و جدائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
 بدان از صفات ذمیره که اگر تو میان مردم در آئی و در
 ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع و در آن بفتی و در بعضی روایت
 و لابلک منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر پس برین
 نقد بر لازم گیر ذات خود را از گناه دار خود را از معاصی و بگناه

بکار عامه خالق را و تعرض کمن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روزهاست که در آن
 صبر باید کرد افتحی من الشرح المذکور خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هر گاه
 مردمان را شوق در یافت حکم رسمی از رسومات می گردد و
 حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 از گروه دومین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بملازادگی و
 پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقاً جواب
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بر طنا بعد بطن و ظهر آفتاب ظهر کرده
 می آیند شبی شب آن ذرات است بلکه بد رجاء استجاب است
 و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه اذ حی بلکه کافر
 مطلق است و نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم و وقتی که از گروه
 سیمین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و حفظ گوئی گرفتار و
 تقضیات دعوی از اند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دومین
 علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع کردن در از کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجنون
 آنها شرک و کافر است نعوذ بالله من جرعتهم و من مبالانهم

و من و قاضیهم و عن علم صحابا تهم و وقتی که از گروه چهارمین
 می برسد یعنی گروه دجالین که در لباس علماء و مشایخ در آمد در دین
 الیاس می کشد و در شریعت رخنه می زند و در مذہب فساد می اندازد
 و در میان امت فتنه می انگیزد چنانچه گفته اند * بیت *
 این قوم که در پناه ریش آمده اند * کرگ آمد که در لباس میش آمده اند
 اورا سخنان فریب سازی و گفگاوهای ابله نوازی و کلام های
 حیلہ بازی شنو اینده سائل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد
 خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات آنها ندارد
 این همه را بگم آری و علم فخر بنفید پیاموزید که شاه امادی و مهدی
 گرداند و در جمیع امور دنیا آخرت شافی و کافی و دانی بود
 بدیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
 بخوانند که همین دین است و ما در ای آن اقوال الشیاطین * و این
 قدر علم در زمان سیر و محنت قبل حاصل خواهد شد پس هر چه
 در قرآن و حدیث بیاید عمل کنید و دیگران را نیزه ایت نماید
 و آنچه در آنها نیاید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
 خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
 شما نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولیان دنیا داران

فای مخصوص نوکران انگار یزان اعتقاد و برکتب فقه اعتقاد
 نکند که امر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان نقشه و فساد
 اینها در رساله سیه بسیاره مشر و حامد کور خواهد شد انشاء الله
 العزیز * و هرگاه که از گروه پنجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد مفعلاً
 جواب می دهند و میگویند که هر رستمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سیه و حرام است و هر رستمی که در این شایبه عادت
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نبند از دین مسلمانان خود
 اختراع کرده اند بدعت مباحه است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینه شمارند پس
 بدعت سیه و حرام است * و هر رستمی که باعث امور مستحسنة باشد
 و یا موید امور شرعی باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مسائل متفرقه کور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
 هوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 احتمالات و سناعات دیدند و فتوایهای مختلفه و احکام متنوعه شنیدند

در تیره حیرت سرگردان و در بادیه وحشت پشیمان و پریشان
 شدند و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه متبحر و
 متروک گشتند. آخر الامر کسانیکه توفیق از لی ایشان را سابق
 و فلاح ابدی قائم سابق بود با خود دانند پیشیند که مدارس مرجع علما
 و معتد فتاوی می است خصوصاً مد رسه کاکانه که بفضله تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای اصرار
 و بیشتر فضلاء یاردارین مد رسه تربیت یافته منتشر شده اند
 و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
 می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
 شریف که در مشحون و در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است
 يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلا راه نمی یابند
 لهذا تمامی اصرار و قری اعتقاد کلی و اعتقاد تومی می دارند
 بلکه با اتفاق افتاد که اگر در میان علمای اطراف و فضلاء
 اکناف در مسأله از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای
 رفع منازعات و فیصله خصوصیات فیما بین خود باید رسنه
 موصوفه را که می سازند و حکم ایشان در باره خود لازم می دانند

و کسی از اطاعت ایشان کردن نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را
بفتاوی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسه مذکور می آرند
و موافق کافه افتای ایشان دعوائی حقوق خود می کنند و بمطابق آن
با خود ممالک می نمایند و بر حسب آن اموال و متروکات را تقسیم
کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء متعصبین متکبرین و مردمان مفسدین
فی الدین قبول نکند هیچ خالی و نقصان ندارد زیرا چه بیت *
گر نه بیند روز مشهور چشم * چشمه افتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه
برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
حق و باطل بذات خود با و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان حرف
بساعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک دست خود را
می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
سوال و جواب می کردند برای حاضرین و غائبین و لیلی قاطع
و برسانی ساطع باشد * لهذا اطلبه مدرسه موصوفه و اهل شهر که با این
احترام آباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
و قاطنین اکناف که با و حسن ظن می داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسایلی که درین دور واپسین محنت بین المسلمین
 است و هم دلائل آنها در ظاهر مشارض اند و نزاع وجدال در
 آن مایشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود
 تا مسایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مغبیان مغبیان
 از مشقت نفهم هر یک از مسائلمان خلاص شوند و کاتبان از مشقت
 قوی نویسی سبک دوشش گردند و مخلصین فی الدین
 بر جاده مستقیمه خود مابرقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و در وسط
 و تردد نیفتند و عالمان را دلائل و براین بلا لقب تخصص و بدون
 رنج و نصب تصفیح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و الزام هنرگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان
 دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوام و تزویرات آنها را
 دور کنند و جاهلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و خمیر برآمده
 بکراهت کین قرار گیرند و از تیر جراحی و از بادیه سرگردانی نجات یابند
 بمنزل اطمینان کون یابند و کسانیکه در جاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله ملاحظه شده بحبل الممتن یقین چنگ زده از ان امر عمیق

بیرون آمد و بشا به راه سلامت سلامت رسیده و مردمانیکه
 در وسط شکوگات منتهی شده اند بوسیله این صحیفه بزورق
 نجات تشبیه نموده از آن نهانگه خلاص شده بساحل هدایت فایز
 شوند و اما این ذره بی مقدار عاجز خاکسار از انصاف درین امر
 عظیم و قیام بر این کار جسم تناعده می کرد و بسبب وجوه شتی
 اقدام نمی نمود * ^{مبهمه} آنها یکی آن که بسبب کمی بصاحت علوم
 و نقس لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم * اینها هر قدر که
 مردمان مرادین باب ترغیب و تشویق می کردند و طوایف
 عوارف معارف این اصغر را دیده و تحسین تحریر می نمودند
 این کم مایه بوالهین معارف طوائف لطائف خود را نگارید و زیاده
 نداشت می کشید و این شرح بر حسب حال خود می دید * بیت *
 طوایف را به نقس و نگار یک هست * ^{حلق} تحسین کشند و او خجل از زسیت های
 و ^{مبهمه} عوایق آنکه که از زمان ذیر باز و دهر و از علماء برصنفین
 منقد مین و فضلاء مولفین متاخرین قریباً بعد قرن انخوان الزمان
 را تجربه نموده اجمالاً حال خود و هم عصران خود را بیان فرموده اند که
 من صنف فقل استدلای یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
 خود را نشان ^{طعن} و هفت تشنع مردمان سازد و پس دای صد دای

Marfat.com

بر حال انبیا زمان که حسد و عداوت بمنزله ذاتی ایشان گردیده
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد و منجمه موافق آنکه
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
 زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
 درائی دیگر بیند ما بکدام کسی افتد کنیم و چگونه در یابیم * معصراع *
 که کیست بر سر باطل و کیست بر مخرج * پس درین صورت
 تصنیف رساله فایده مند بهمانند ارد * و منجمه آنکه درین زمان جهالت
 نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلا نامند و
 رنجت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقا گرفته *
 تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قصلای دوران بران نبج گردیده
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان
 می پرسد و حکم آن یادند از دست پس بلاملاحظه رفع غار و بیگ خود
 و خوف بیگ عزت و حرمت خود و تبرس صفت اعتقاد مسائل و یا
 بوسم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هر چه در ذہن ایشان می گردد
 جواب می دهند و اصلا پروا می ذور دین و عذاب روز بسین نمی کنند
 فعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
 است چنانچه در مشکوٰۃ و در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من افتی بغير علم کان اثمہ علی من افتاه یعنی

هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است

او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است الا ان شر الشریر ان

المعلماء وان خیر الخیر خیر العلماء آگاد باشد که بد رسیده

بدترین بدان بدان علما اند و بد رسیده نیکوترین نیکان نیکان علما اند

زیرا که علما متوجه اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان

در جای بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب

و باب مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا

یقبض العلم انتزاعا و لکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم

یبق عالم یتخذ الناس رؤسا جهالا فیسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا و

اضلوا یعنی بد رسیده خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که

بکشد آنرا از بندگان و لیکن بازمی گیرد علم را بهیرانیدن علمانا آنکه

چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را

مرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی

می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران گمراه

می کنند و من جماعه علماء انکه درین جزو زمان حسد و حقد که اقم

صفات وارد رسومات است در میان مسلمانان عموما شایع و ذایع

است و قیام بین علما و شرفا خصوصا جاری و سادگی است که یکی دیگری
را بنظر کینه می نگرد و بیوسه در صد دعیب او می گردد و عیب جوئی
و سقط گوی شمار و ذنار خود ساخته و بگانه گداه می و غیبت گوئی پرداخته اند

چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * از ابیای دوران
داند ز زینهنانه بی جرمش و می رفتی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و هر کس ده افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب
بیان می گویند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *

صد نفس درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضاعن
کل عیب کليلة * و لکن عین الخط تبدی المماویا * و ابیای زمان
آن قدر حسد و بغض که با این مقرر بجز و تصور و متعرف به نقص و فواید
داشتند و می دارند با کسی کم تر داشتند باشند * و هم چنین این
احتراسم آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید
دیگر کسی آن قدره آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
تر گردد * بیت * ز بد درونی ارباب روزگار پرسس *

گذشته ایم و زمین کوبه از بخار پیرس و فصل حقیقی و منعم تحقیقی
 در باره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان اند
 اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبتدول داشته و می دارد و بلکه نعمهای
 دو جهان و آلاهی آشکارا در همان سال سال و ماه با و روز و روز و
 ساعت ساعت در ترقی و زیادات و در نزاید و رفع درجات
 گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
 تحریر و بیان افزون است اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاسدان
 و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
 تعالی شایه محبوب است چنانچه حدیث شریفی که در کتاب مشکوٰه
 در حدیث ثالث در کتاب البیاس مرقوم است بر این معنی دال است
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یرى اثر نعمته
 علی عبده و در شرح شیخ عبدالحی و هاومی رحمه الله تعالی در شرح این
 حدیث مسطور است بدر سببیکه خدای تعالی دوست می دارد که
 به یسند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود یعنی چون عطا کند حضرت
 حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
 از آن در احوال بنده به تحسین بیاب و تزیین و تجدد آن بی مبالغه
 و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر آنکه اری آن نامردم

به آند و حیوان جان بوی روی آرد نه بقصد کبر و از نیجا معلوم
می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران

نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرید خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاد نمایند و در مصداق

مِصْرَارِ زَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ داخل شود انهمی من الشرح المرقوم و هم
به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی

از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متمات کتاب
الیوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

قَالَ مَنْ اَثْنَى فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که ساکنه منعم خود را
و ظاهر سازد عظمی او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح

و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد بلکه انی الشرح المرقوم

بظهور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج البیدالی
فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالا ذکر کرده

می شود و آن این است که فضل ازلی در نعم ابدی این سازنده را
در سن هفده سنالگی در ساک طایفه مدرسه کاکانه انترنم

فرموده پس دو سال در امتحان علوم سده اوله بر جمیع طلبه

در سه سبقت داده انعام درجه نایابا انعام مشاهره طبقة اولی عطا
 فرموده است و این اول بواعث حسد حاسدان و قتل کینه دران
 بوده و پسترا و تعالی بفضل خود بعد سه سال بس بست ساگی بکار
 مدرس بدهد معاونت مدرس موصوفه ممتاز و سر فرار گردانید *
 و این اعظم اسباب حسد اقران و اشغال و قتل مدرس و هم سال بوده
 است و الامن عصمه الله تعالی من هذه الذميمة و فنجنا من الغيبة

و الذميمة و قلیل ماهم و بعد ازان او جل شانه برحمت خود بعد سه سال
 بدهد مدنی چهارم و هفتم چنین تدریجاً و تدریجاً تا بدو به مدنی اول بصر
 سی و چهار سال به مشاهره دو صد و پنجاه و دو پیداستناید و بعد سه سال
 با ضامن تا پیمان سه صد و پیمه سرافراز گردانید و علی بن القیاس
 در ماده کثرت سران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
 مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و اصیبه صادق و در جای و انق از کرم
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمند
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامند و در خود ممتاز
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
 نیز عفو و معاصی و جرایم او فرموده با فضل نامند و در خود سرافراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا با اسم محمد و جبه موسوم و مشهور گردانید و در
 عقبی نیز بنامش و کرم خود به معنی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید
 يتوصل رهلنا و رسول الثقلين و شيلتنا في الكافرين و شفيعنا في
 الكافرين عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات و اجمل التسليمات
 و على آله الطاهرين و اصحابه الراشدين اجمعين الى يوم الدين
 خلاصه آنکه به جهت این همه تضرعات بتالیف رساله اقدام نمی نمودم اما
 هرگاه دیدم که کسی از علماء و درباب تبلیغ احکام اهتمام نمی کند و برای
 دفع فساد دین و دفع بطلان از بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
 متوکل علی الله العنان و مهتبعینا بالله المستعان و متمثلاً لامر
 الله الرحمن که ارشاد فرموده است اففقوا مما رزقناکم یعنی ای
 کسانی که ایمان آورده اید خرج کنید بر اهل این جزایلیکه رزق داده
 ام شماره و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
 و علم و هنر و غیره و متبعاً الامر بهیدنا رسولنا شفیعنا و منتهیاً عن نهیه
 و تمایز علیہ افضل الصلوات و اكمل التحيات که در مشکو در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من
 سئل عن علم علمه ثم كتبه يوم القيمة بلجام من نار يعني
 کسی که پرسیده شد از علمی که می داند آنرا بر آتش برپا و آن

علم را الگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی
 باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد
 که بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا
 بعلم دین بود افتابی من الشرح المرقوم و طامع الوعدہ تعالی چنانچه

در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صلوة
 جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوه * و در شرح مرقوم مسطور

است که چون می میرد آدمی بریده می شود از وی یعنی ثواب او از هر علمی که
 می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و غیر آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
 روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سیاهای نیر
 از چاه و جوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
 بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استخراج نیز * سوم فرزند
 یک که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح *
 در عین وقت تفرق بال و نشئت حال و غالب کلال و صفت
 کلال و کسرت علایق و و نور عوائق و بجوم خلایق کمر
 است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
 مردمان اختلاف تمام داشت در کتب مسطور که معتقد

نظر کردم و ا معان نمودم پس بفضل او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتیم بیان نمودم و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفیح خود در یافتیم
 و بر آوردیم ثبت نمودم و جوابهای شبهات و دفتهای شکوکات آنچه
 از فیثمان او تعالی در ذهن قاهر و عاقل فاتر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم و منتهای آن مسائل مسأله نذر لایزال است
 که اولامولانا عبد العزیز رحمہ اللہ تعالی آنرا مشهور کردند پسر جناب
 حضرت سید احمد شہید قدس سرہ آنرا رواج دادند و بعد از علامیکه
 بآن مرد و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعین چلی بند و
 اولیاء عادی بودند و آنرا در سبب قضای حاجات خود نامی بند داشتند
 از کار کردند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود بپیش آوردند و
 اینها در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 در آن واقع شده خصوصاً مسأله نذر جانور بنام غیر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند و باعث
 منازعات و موجب خصامات در آن چند چیز است اول آنکه
 از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانور آن

در ابنا م بزرگان بذری کنند و آنرا وسیله انجاح مرام خود می پندارند
 علی الخصوص بزرگان که بنام پیران خود جانوران را خود
 بذری کنند و بریدان خود نیز ترخیص می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانود مرقوم را از آیت کریمه
 ما اهل به بغیر الله استلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
 سده اوله معتقدند مثل برضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 ازین سبب اکثر تفسیر گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند و تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در و طه این شبهه
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یکی بنام او لیاند
 می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقوم در آخر این رساله بفضله
 تعالی با حسن وجه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که ادلی بنام بزرگی بذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاضیین ملاحظه تسمیه عند الذبح حل آن مندورند
 زعم می کنند * لهذا مسأله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتادی تحقیق کردم پس آنچه او تعالی از فتنل و کرم خود قول ظاهر و
دوشن و حی و باهر و بهرین در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نکاشتم
و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
نموده ترقیم کردم * و شبهایی که مردمان را خطور می کند قتل کرده جواب
آن هر چه او تعالی در صد را این راجی القفا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
دلائل که بمقامات سید و سنا سبت داشت برای تسهیل طالبان
آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
لاعی کمتر کردم * و این رساله را دفع الشر و در عن مسائل النذور
نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبرعه باشد و برای غافلان
تجدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و قضیات دسنا ویز محکم
و سید مستحکم بدست آید * و برای مسکوران و سرکشان ججت قاطع
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انبیاء و بهجت
عزیزان حال و آینده اولی ذبحه گردد * و برای دعای خرد و رح
این نیازمند از مستقیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و بهجت
نجاست و منفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
وسیه شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
اعتبار عادت آبائی و پیران خود و یا ملا حظت مخالفت پانحالقان

خود یا نگاه آدابش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
 نکردم و نیز چنانچه عادات اکثر انبیا زمان است که در واقعات
 و حوادث اولی حکمی بر حسب خواهش و بر طبق عرض خود اختراع
 می نمایند بعد در کتب شرعی تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
 ایشان صراحت یا کنایه بر آید و چیزی که ممکن باشد از روی
 تائید یا از راه احتمال و یا قول نصیحت و یا روایت شاذه دلیلی
 بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
 و عوام را در دام کبر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که
 این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم
 اعلی بطلان است بلکه خود در احوالی اندهن گردانند حکم حادثه مرقوم
 را در کتب شرعی تفحص کردم پس آنچه از فصل اول و تعالی قول صحیح
 وحی صریح دریافتم درین رساله درج نمودم و کفی بالله شهید
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العظیم
 و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل
 و ما انا شرع فی الحرام و مستعینا بالله العلام و متوکلنا علی ذی
 الجلال و الاکرام و متوسلنا بالنبی خیر الانام علیه و علی
 آله الصوة و السلام بدانکه جانوری که از قسم چهار پایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ما گیان
 و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می توانستیم سقیر ساختن و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتیم که این گاو برای حضرت فلان
 و استم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر و
 کلب باشد مانند انبیا و اولیا و یار و ج خیریت بود مانند شیخ سید و
 و گالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
 و یا بلا خند و ترس با و یا با امید خوشنودی او یا بقصد چای پلوسی
 و خوشامد او یا بلحاظ دفع رنجش او یا بار او دفع شر او و یا
 بغرض دفع آفت و بلا از مکانی که در آن و هم آن باشد و
 امثال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می توانی بر زبان رانند و یا آنرا سزاوار دان
 و واکنده اشمن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و بی بیج
 و حانتفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جمیع وجوه ایضا و ترکیب از و برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بلا تعین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا صنت کردن می گویند چنانچه گفتیم که اگر فلان
 حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بز رگ

و اعم داد بعد جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشتر و شده حاجت
 او را روا خواهد کرد و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
 سابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که
 مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدا می توانی
 به نیت مرقومه بود و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدا می توانی نام زد کنی بنگ جانوری را ذبح نماید برای
 غیر خدا یکی از نیتهای مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
 کسی و یا نزد قبر می بلاصیت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام زاره
 حضرت امام حسین رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
 اقامت داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجه من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر و در جمیع
 صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکور در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بجا آید
 و یا وقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت غروب آوردن بخار و مانند نهانیت دفع آفت
و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیوانه‌ها ^{بلا} خلاصه این همه
آن است که جانوری را برای خداستغالی نام زده کردن و برای
او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خداستغالی مقرر کردن و یا
برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام
آن غیر معین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
جانوری برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود بذات باشد بلکه
به طبیعت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدید و آن جانور
نیز حرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
مجتهدین ثابت است * ^{اما} دلایل از قرآن شریف این است
و در سوره بقره ^و اذ ذبحتموه علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به
لغیر الله جز این نیست که حرام گردانید خداستغالی بر شمارده و خون
و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز بر داشته شود برای غیر خدا بد آن و حرام
یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری او از داده
شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
 آن تقرب و تعظیم غیر خداست بجان آن جانور چنانچه آیند و مفصلاً
 مذکور خواهد شد و در جنسک باین آیت آنست که اهللال در اصل
 لغت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استعمال
 یا نیت باند باشد یا نیت لعانی القماموس اهل الرجل صاحب
 و اهتبل الصبی رفع صوته بالبكاء کاهل و کذا اکل متکلم رفع صوته
 او خفض * و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و اهل
 بالمسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی
 علیه بغير اسم الله و اصله رفع الصوت * و فی الصراح کذا لك
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الی الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای
 ذکر علیه اسم غیر الله * و فی تاج المصاדר الاللال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اسم الله و فی کنز اللغات
 الاللال آواز برداشتن و نام جزئی برداشتن * اما مفسرین
 در تفسیر قوله تعالی و اما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی از داده نبوده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله جناحه امام محي السنة بنوحي در معالم التنزيل
يرد ونول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
للاصنام والطواغيت واصل الاملال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
لالهتهم يرفعون بذكرها فجرى ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
وان لم يجهر بالتمسية مهمل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه اهم
غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل را رفع صوت
مهمل ثم قيل للمحرم مهمل لرفعه الصوت بالقلبية * والذابح مهمل
لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم
بذكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس وربيعة ابن زيد يعنى
ما ذكر عليه غير اهم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
للفظ قال العلماء علوان مما ما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
الى غير الله صار مرتدا او ذبيحة مرتدا انتهى بلفظه * وفي تفسير
الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اهم الله هذا عن
الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اهم غير الله على الذبيحة

وانه يحرم واختلقوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك
 منهم من يحرم وهو الاول وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع
 به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى *
 وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم
 عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون
 لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها
 الي غير الله تعالى عند الذبح وهرگاه از كتب لغت و تفاسير ظاهر و باهر
 شد که معنی حقیقی اهلل مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
 قول او تعالی و اسم اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی
 آنچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجح خواهد شد بحد و جوه * وجه اول آنکه
 در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام
 حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور
 باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و بر ظاهر است
 که در آیه کریمه انما معنی حقیقی هیچ وجه مستند نیست * وجه دوم
 آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ
 قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتقدین
 از اهل سنت اولاً معنی حقیقی اهلل ذکر کرده تفسیر آیه مرفوعه

بهین گونه نموده اند که مانودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و صحاح و شمس العلوم و تاج المعصم در نقل کرده ام و پس
 صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استعمالات الفاظ فرآینه اند آیه دانی الهدیه در معنی حقیقی
 خودش مستعمل است یعنی بهتریکه نام غیر خدا بر او ذکر کرده شود
 مراد است و چه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه
 اهد مطابقة للفظ و ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله
 مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ماذبیح می بود پس همین قدر کفایت
 می کرد که ما اهل انجیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله و زعمی در تفسیر کلمات آورده ما اهل به لغير الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلية باهم اللات والعزی و
 و نیز خاتم المحققین آخر المذققین زبدة المصنفه معین عمده المتأخرین
 مولانا شاه عبده العزیز مرحوم و میفرورد در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

ریمه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد
 روح آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست * و نیز از
 پیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلان معنی آواز برداشتن
 راده داشته حیث قال بان یقول با هم الله و ا هم فلان فتحریم
 لذ بیحیة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعابیل قاضی خانبان که در فتاوی ای
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر و ذ بیحیة المجوهی و انصاره
 حلال الا ان یسمع من فصراذی لانه معنی علیه المهیج لانه اهل به لغیر الله *
 و درین مقام اگر در خاطر ایدی خبان کند که از تعابیل کتب فقه
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فقهی سرمنه او را مانند بیضاوی
 و حسینی و حدادی که قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و الا نه پس باید که سر اسببگی نه کند که آینه بفعله
 تعالی دفع این شبهه بتوضیح تام و تنقیح تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید
 که لفظ اهلان اگر چه برای مطلق آواز؛ داشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که حتی قیل لکل ذابیح مهمل وان لم یجهر بالتعمیه و یخرد در تفسیر
 جلالین معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصوایه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او اولی است ^و جوابش بدو و هر است اول آنکه معروف
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 ظاهری شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیاده
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بر آن
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قیل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد و نیز در بیضاوی
 و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * و معراج
 حفظت همیشه و غایت عنک اشیاء * ^و جواب دوم آنکه به فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه برین نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی در
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و شمارت و مشهور در آن باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم روح معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت

الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند البيهقيفة روح المعنى
 الحقیقی اولی و عند هما المجاز اولی و ما تورد و تمول قول امام
 است چنانچه در توضیح تلخیص بیان نموده است ان الحقیقة
 اذا كانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والافان له يصر المجاز
 متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقیقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة و عند هما العبرة بالمجاز
 لان المرجوح في مقابلة الراجح ما قط بمنزلة المهجورة فيترك
 ضرورة و جوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقیقة مرجوحة
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد
 التعارض انتهى من التلویح و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه ماوا اذان است و به چهارم آنکه
 لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما حرم علیکم

المیته و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغير الله یعنی جز این

نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را

و گوشت خوک را و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود با و برای

تعظیم غیر خدا دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره انفصام

قُلْ لَا اَجِدُ فِي مَا اَوْحِيَ اليَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَاعِمًا يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُونَ

مِثْمَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَاِنَّهٗ رِجْسٌ اَوْ فِسْقًا اِهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ

یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است به سوی

من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد

آن جز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدستگاه

او پایید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته

شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور سیم در جزو

چهاردهم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل انما حرم علیکم

المیته و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهل لغير الله و جز این نیست

که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و

گوشت خوک را و آنچه آواز بر آورده شده از برای تعظیم غیر خدا

تعالی بآن جزو چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره مائده

حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةُ وَ الدّم وَ لَحْمُ الْخَنزِیْرِ وَ مَا اِهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ

حرامت علیکم المیته و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهل لغير الله به

والمشخقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما
ذکیتهم وما ذبیح علی النصب حرام کرده شده است بر شما

مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آذاز بر آورده
شود برای غیر خدا ای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده

است بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و آنچه از بانندی افتاده ببرد و آنچه از جانوری

دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده ادر آورده مرده
باشد و چیزی از دباتی مانده مگر آنچه در یابید شما از اینها ذبح او را

در حالیکه در و چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل

جاهل بیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و بر این تقدیر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه

برای بت بکشند هکذا فی الحسینی فی القاموس نصب بضمه تین
کمل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت

حول البیت تنصب فیها وین بع لغیر الله و فی الصراح نصب
بت و آنچه بر پای تند بجهت بر ستش و فی البیضاوی النصب

واحد الانصاب وهي احجار کانت حول البیت ینحون علیها

ويعملون ذلك قرينة وقيل هي الاصنام وعلی بمعنی اللام و فی التفسیر
الكبير ما ذبح علی النصب فيه وجهان احد هما ما ذبح علی اعتقاد
تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلی يتعاقبان
پس از کتب انعام و ثفا بسرفا هر شد که حاصل معنی ما ذبح علی
النصب چیزی که بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت
اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون
مرد و کلام واحد خواهد شد و اگر چه در ظاهر لفظا غیر عام است و
الفاظ نصب خاص اما بلا حفظ عرض و اصل بقصد مرد و مساوی
است پس در یک جا نکراری فائده و تطویل لا یمکن لازم
می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان
و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد شرطی و شرطی لازم
می آید و حال آنکه عطف مقترضی معا برت است کما هو مذکور
فی کتب اللغة والنحو والاصول پس معلوم شد که ما اهل به
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله شامل نیست پس بالضرورة
نابت شد که به معنی ما ذبح علی الله است و انکار آن
یا از جهالت است و یا از غیایت نعوذ بالله منهما اکثر
حقیقت عاں مرد و آیت را باید دانست که فرق در بیان مرد

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
 لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده
 شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند
 و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه
 وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
 او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطاق *
 و حاصل لفظ ثانی آنکه جانور یکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
 شود حرام است برابر است که نام آن غیر نخواه قبل ذبح خواه
 و وقت ذبح زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان
 و بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
 * ما عام است و لفظ ذبح مطاق * و ماده اجتماع صورتین
 معین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
 در معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
 و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شود به و ثانی آنست
 که جانوری را بنام غیر خدا بلا حظ تعظیم او مخصوص کرده و واگذارند
 اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاوان را
 بنام بان و غیر آنها نام زد کرده سر می کنند و امی گذارند و تصرف

کتاب

در آن بوجه سن الو. و جاز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
 در حق نذر کردن برای غیر خدا و عام است در حق ذبح * و ماده
 انقراض دیگر با این وجه که صورت نایب یافته شود بدین اولی
 آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اصلاً نآرند * پس این آیت خاص
 است در حق ذبح جانوری و عام است در حق نذر کردن *
 پس از کتب انیت متقدمه و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
 که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنا بر نام زد
 نموده آید بعد به نیت تقرب به سوی او یا نظر تعظیم یا بلحاظ
 خوشنودی یا با امید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از آن غیر
 ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنا بر نام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولئی یا خویشی یا جانی یا بی
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
 این قدر دانستی است که تعظیم انبیاء و رسل و علماء واجب

Marfat.com

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما
 تعظیمی که از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هر که باشد حرام
 مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق در میان تعظیم و عبادت
 دانستن ضرور است تا یکی به دیگری خارطه گردد و آن این است که
 تعظیم عبارت از قول یا فعلی که دلالت بر بزرگی داشتن کسی کند
 و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است
 مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن
 برای او سجده و تمجید ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت
 است چنانچه در تفسیر و حقیقه و امثال آنها * سوم بدانکه
 نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت
 مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است * اول آنکه
 جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و با او شهرت داده سر کنند و
 بوجهی استعمال آن و بهنجی انتفاع از آن رواند چنانچه بنودان
 گاو خمر را بنام بنان و غیر آنها سری دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام
 غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبیل ذبح بنام
 آن غیر نام زد کنند یا نه هر دو صورت در میان کافران
 و مشرکان شایع و ذایع است * سوم آنکه اولاً بنام غیر خدا

به یکی از نیت های مرقوم منسوب و میسین کنند اما وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام خدا می نماند بر زبان رانند اما در دل
 شکر که منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و مستمر و متکلم باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خاطر در میان طریقه کفار و مسلمانان کرده اند و این هر سه قسم
 حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 سه گانه مرقوم را در مطلق است از هر یک از اینها مخصوص و مقید
 بصورتی نیست و عمل بموم نصوص و الملاق دلائل ما را بلکه دلیل
 تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا یعنی حکم لفظ مطلق
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود تمامی چیزها بلکه داخل است در و استردانستی است
 که صورت ناله که در میان عوام مسلمانان مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لفییر الله داخل است بر او است
 که معنی آن ما نودی علیه اهم غیر الله که نه شود یا ذبح لفییر الله
 گفته شود کمالا یخفی بلکه در آیه ثانیه اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص
 اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه بیان نسبت در بیان
 هر دو آیت ظاهر شد * پستربده آنکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح
 نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و
 مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت عل در آن
 مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به جزئی
 دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان اذناده نمک شود پس
 البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد * و در صورت ثالثه یعنی اگر
 پیش از ذبح نام غیر خدا برتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود
 آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین
 طوری که مالکش از اراده سابقه بر گردد و نیت مانع را از دل
 خودش دور کند و به نام خدا می تعالی به نیت تقرب او سچانه
 ذبح کند تا البته حلال خواهد شد * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیث یا جانی
 و یا بی بی یکی از نیتهای مرقومه معین کند و آواز بر آورند که این
 جانور را بنام فلان مقرر کردیم یا برای اوست بعد از آن بهمان
 نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راستند * زیرا چه درین صورت آن جانور مستوجب
 بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت در او پیدا
 شد پس مخرج ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد و خواه آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور و وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق
 و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب بعمیر خدا و تعظیم و خوشنودی
 آن از دل دور کند و بعد از آن برای خدا بدارد یا برای ضیافت
 و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال
 آنها مانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
 پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیر
 انگور بود و اسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هر گاه که
 اسکار او را لاحق شد حرام گشت پسر وقتی که او را سر که ساختند
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * هم چنین آن جانور بذات
 خود حلال بود و هر گاه در بنام عمیر خدا او را عارض شد حرام گشت
 و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر
 کسی گوید که جانور یکی برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
 پس لازم می آید که جانوری که باراده ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی و اسماں آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
 نیز حرام گردد * جو آبش آنست که طرف معین کردن جانوری را
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از بحر ذکر کردن
 آنکه این جانور برای قلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
 و تعظیم غیر غذا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای همان و یا برای دیگری
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و قبیله
 جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اداقت خون او یعنی
 کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطاوبت
 باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کنند و صرف جان آن جانور مرطوب نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او
 بجان آن جانور مرکز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح
 علی النصب است مستفاد است * پس معام شد که اگر جانوری را
 برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و اسماں آن بنام کسی نام
 زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که ای دعوت اعدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
 و این چنین نباید فهمید که آن جانور بجز ذکر نام غیر خدا برود
 مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن به هیچ وجه مشهور نیست
 نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
 بلکه وقتیکه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
 می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
 باشد چنانچه تفصیل آن بفرستادگی خواهد آمد اما در سمور تیکه بنام
 خدای تعالی شریعت دهند و با اسم مبارک کس نام زد کنند و از آن
 رضا و خوشنودی او تعالی بچوبند و نیت کنند که آنم تعالی از فضل
 خود هر توائیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
 فنان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
 درست است چنانچه دلائل آن بفرستادگی تعالی مفصلاً خواهد آمد
 و حاصل آنهمه آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
 که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
 و گوشت آن بانه ات تصدق کنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و نام چنین از
 ملاخذ آن شخص بجز از تعظیم و تقرب او چیزی دیگر مثل خوراندن گوشت
 آن به شخص مذکور یا ابرصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

Marfat.com

صورت آن ذبیح حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب
 مستنده و بقضای تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطا بنا
 لو دخل بلاد فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بل بحبها و اراقة دمها
 لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها غير الله و تقرب بل بحبها الى
 غيره و كان يفرق بين هذا وبين ما يذبح الله الرجل لضعفه بمعني
 ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقة
 الدم لا ترى انه لو ذبح شاة باسمه و بسببه و لم يتقرب بها اليه لم يكن
 متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد
 فانما يتقربون اليهم بالذبح و اراقة الدم دون اللحم فان اللحم
 لا يحل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعه بل ذلك افتراقه و كان
 يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
 ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فكتبوا الى ائمة بخارا فافتوا بتحريرها
 برجمه ذكر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یعی علمای
 مذہب ابی حنیفہ کہ سلطانی اگر داخل شود و بشری پس
 ذبح کنند مردمان ذبیحہ را از جهت تقرب بسوی او و ذبح
 آن ذبیحہ و برینخن خون آن ذبیحہ پس حلال نیست گرفتن بجزئی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه
برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی *
و بود امام عاصم که فرقی می کرد در میان این یعنی ذبح برای
قدوم امیر و پادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی
برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند
بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از
جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
آن مهمان و بسبب او و تقرب نکند بگوشت آن ذبیحه
بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
بآن بزرگواران آنچه ذبح کرده می شود برای امرای بوقت
در آمدن ایشان در شهرها هنگام معاددت از سفر چنانچه در واج
است که بطریق شاه و بھوگ معمول دادند درین صورت
تقرب می جویند بسوی امرای و سلاطین بذبح جانوری و
بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
به گوشت آن جانور به تقرب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کند و هیچ از منقذت های
ظاہری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او بخورائیدن
 گوشت آن مقصود می باشد پس در میان برد و صورت فرق
 ظاهر شد و امام مذکور حکایت می کرد از بعضی مشایخ که این
 مسئله واقع شده بود در بعضی شهرها در اثناء لهر پس مابین فقهای
 آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی
 فقهای شهر بخارا و حمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم
 این ذبیح انتهی پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت
 کسی و یا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
 نخواهد شد و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که
 جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشته یا برای
 تقرب و تعظیم او خوش خواهد ریخت و بلاکش خواهد ساخت
 پس درین صورت این جانور حرام است و برابر است که
 وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند و نیز
 برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
 کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او
 داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لی ظ آن
 غیر نباشد بلکه ابتداً بوقت ذبح به نیت تعظیم بگوید خدا را ذبح کنند

پس درین پنج صورت عرام است اما اگر جانوری را برای
 غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
 برای آن غیر مقصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف و سیاه برای
 اخذ گوشت او دانند و علی هذا القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطمینان
 او از گوشت آن جانور یا اربمال ثواب از تصدق بگوشت او
 برای آن غیر مطاوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال
 است و همچنین در فرق است در میان آنکه وقت قدم باد شاهی
 یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او
 ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
 رسیدن احدی از سفر در خانه کسی و امثال آن اگر صاحب
 خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است و وجه فرق
 در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از
 اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاهی جویند و گوشت
 آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلا مقصود و مطاوب نمی دارند
 لهذا گوشت آنرا بخوردن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
 مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را
 برای خوراندن آن مهمان بیارمی کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به نسبت او دیگران را نیز می دهند و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه
 نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر مایحوظی باشد پس چرا حرام نباشد
 جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از
 ضیافت او بگوشت آن جانور مایحوظی باشد نه از اوقات
 خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود
 نمی باشد بلکه از دتوت گوشت آن جانور و دبه فرق در میان
 هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در
 شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
 آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن حرف
 جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
 کند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کند و این تعظیم
 خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای
 غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت
 کسی و یا بقصد تمایک برای احدی و امثال آنها نام زد کند هرگز
 حرام نخواهد شد و هم چنین با راده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن
 گوشت آن برای کسی ذبح کند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
 در مختار است ذبح لقدم الامیر و نحوه کواحد من العظام یحرم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی و لو ذبح للضیف لایحرم
 لانه سنة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی
 و الفارق انه ان قد مها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة
 للضیف اولویة اوللریح و ان لم یقل مها لیاکل منها بل یدفعها
 لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم و هل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه
 آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
 یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگر چه وقت
 ذبح نام ندای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
 ذبح کنند حرام نخواهد شد زیرا به ضیافت سینه حضرت ابراهیم علیه
 السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا
 است زیرا به امثال حکم او تعالی است و فرق در میان هر دو صورت
 آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد
 پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
 مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نهند بلکه طرف
 بلا حظه تعظیم او ذبح کرده بدیگر آن بدهند پس این ذبح برای
 تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذابح اختلاف
 است و پسترن استنی است که در نجافانده جایزه است بگوش

از صاف باید شنید و یحیی و دل باید کوشید کسانیکه شریعت
 سینه را اشعار خود ساخته اند و بر کبد عت سینه پرداخته اند پس
 اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
 فیض مشحون آیه و اذین الیه ای اذاتقلی علیهم آیاته زادتهم ایمانا
 ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را
 زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را * یعنی هرگاه حکمی
 از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
 می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
 می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد * اما کسانیکه
 پیرو طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان
 غالب است که بجز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
 مصداق فحواشی عبرت انتهای قول او تعالی اند که در جزوه هفتم
 در سه ره مانده است اذ اقیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی
 الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیہ آباءنا اولوکان اباءهم لایعلمون
 هیاولا یهتدون * یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیایید
 سوی پیری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
 آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مایان را پیری که

یاغتم ما پدران خود را بران پیر ما پس الله تعالی در شان ایشان
 می فرماید که اگر چه پدران ایشان پیری را نه دانند و بوجی راه
 راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان
 است که مهرگاه این مارا حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
 تبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها
 بامید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
 و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق
 بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
 می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
 از قوم هند مردود بودند این طریقه سیه آباء را باقی داشته
 اند و مهرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابله
 کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
 میخیز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله
 دادن جان جانوری پیری دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
 مشاهد احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بر
 ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بگونه تعالی مذکور خواهد شد
 لیکن ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهراً بر حسب عادت اهل
 اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان
 می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند
 اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
 محترمی نماید اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کند و برای
 ادوی سازم پس چرا حلال نباشد * جوابش بچند وجه است
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان
 می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
 و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سواهی جانور چیزی دیگر را
 از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند
 می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پس وقت
 ادای آن خیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر بنام آن
 غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر بنام خدا است چنانچه در فائمه
 رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
 یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این خیر بنام
 امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فائمه عرفیه نیز

می گویند که این پیر نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
 و با باب پنجاب نذر است و یا بخنرت ایشان نیاز است و
 امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت
 ذبح جانور مذکور گفتن مجرب و رواج و عادت است چنانچه بسم الله
 گفتن و نیت خوردن و خوردن خواه طعام حلال باشد یا حرام
 و در خانه خود باشد یا در نجاس دعوت بارگه در همه کار و بار خواه
 آن کار مشر باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
 بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
 فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سردرین آنست که اکثر
 مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح غرور
 است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای
 ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد مهر پنه بود و برای ضیافت مهمان
 باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
 اضحیه و یا برای عمه نیکه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
 تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرائط طریقه اسلام است
 چنانچه اکثر عوام در دو سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
 می شمارند و می پندارند که این همه در مهر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
 ثواب برای میتی منظره باشد و یا برای تتریب و تعظیم
 یا حدی مقصود بود یا بنام مرده منذور شود چنانچه این معنی در میان
 ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خونندگان نادانان
 معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح
 دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
 آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی مانع شود و مقصود
 بود پس اگر یکی ازین مرده فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو سمی علی ذبیحة و ذبیح لغیره لم یحل*
وانما قلنا لله لانه لو سمی و ذبح لقدوم امیر او نحوه من العظام الی حل
 لانه ذبح تعظیم الله تعالی ولو سمی ولم ینزل حل * خلاصه عبارت
 مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید او اما
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
 خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کنه تعظیم خداوند تعظیم غیر خدا علال نخواهد شد
 و نیز در تموی است ذبح هامة للضيف و ذکر امام الله تعالی علیه یحل
 اكله ولو ذبحه لاجل قتل و امیر او واحد من العظام و ذکر امام الله
 علیه یحرم اكله لان فی الممثلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالی
 و ذکر امام الله ایضا لهذا یضعه بین یدیه لیاکل بخلاف الممثلة
 الثانية لان ذبحها لاجله تعظیمه الی لا تعظیم الله تعالی لهذا لا یضع
 بین یدیه لیاکل بل یدفعه الی غیره * خلاصه عبارت مرقومه آنست
 که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند
 حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران
 ذبح کند اگر چه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
 زیرا چه در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
 خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه
 برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
 پیش مهمان می نهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانیه که
 ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
 و نه برای خوراندن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را
 پیش آن امیر نمی برند و بر سفره او نمی نهند بلکه بدیگر آن بخش

می کنند و نیز از فتاوی قیبه و در مختار و اشباه و عالم گیری
دلائل آن خواه آمد و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطره و یا شکر بر امر دیگر باشد
آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التعمیه حل
ولو عطس مند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
على الفعنة دون التعمیه و خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این کفتمن
من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
کند حلال می شود و اگر وقت ذبح جانوری عطره زند پس الحمد لله
بگوید و از کفتمن آن کلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می شود
زیرا چه درین صورت از کفتمن الحمد لله شکر بر عطره مراد شده کفتمن
نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
برای ذبح مستحقق نشده و علی هذا القیاس در صورت
مسئوله یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
اما تتریب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر بامر الله مقصود
بود پس کفتمن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گفته شد * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
 نام او تعالی وقت ذبح گفته من صرف بر حسب عادت و رواج
 خود با بر زبان می رانند و در دل این نیت تعظیم خدای تعالی اصلا
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس علی شبهه آن ذبح
 حرام است زیرا چه نیت تعظیم اسم تعالی که یکی از شرایط ذبح
 است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سیوم
 آنکه لفظ اهل در ما اهل به غیر اسم مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی چنانوری که برای غیر خدای تعالی متر
 کرده شود حرام است زیرا است که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه وقاعده اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقید می
 عقید کرده خواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر وقاعده اصولیه است که حکم العام ان یشمل
 * مجموع مایتنار له * جواب پنجم آنکه در صورت مذکور بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
 در بحث تاسع مرقوم است **اذا اختلف القلب واللسان**
فالمعتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
 برای معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور **ان الله لا ینظر**
الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین مدعا شایسته صادق *
 و شمر ضرب المثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه و اثبوت اعنی *
 بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
 آری نام خدا وقت ذبح و قتی فائده خواهد داد که نیت سابقه
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
 خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لاحقاً نیز مبیین خواهد شد
 اما بعضی از جنال که بر سم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
 ابا عن جد بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
 می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعین بنام

بزرگی همین قدر ملحوظ و مقصود است که نذر برای خدای ثانییم
 و ثواب خوراندن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
 جوابش بچند وجه است * اول آنست که چنانچه در باب تسبیح
 سان شام مخالف جهان شام است یعنی بر زبان نام خدای آرید و
 در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سازی شام خلاف
 اعتقاد شام است زیرا که عمل شما ناطق با آنست که مقصود شما تقرب
 و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدای هرگز نیست * چرا که اگر
 فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
 گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
 چرا از شی منذور خود می خورید و آبها و آبناء خود را می خوراند
 و چرا بطریق تخفیه و هدیه بمردمان می فرستید و بر نظر حقوق دوستی
 و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
 می دهید بلکه بلا حفظ مل جزاء الاحمان الا الاحسان اغیارا
 دعوت و ضیافت نموده می خوراند و حال آنکه چیزی ازینها
 در شی منذور جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای
 آن بر ذمه نادر باقی می ماند اما فی الفتاوی العالمگیریه فی کتاب
 لاصحیة و ان اوجهت بالذکر فلیص لصاحبها ان یا کل منها شیاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء هو اكل ما كان الفاذا غنيا او فقيرا لان
 هيبها التصدق و ليس للمتصدق ان ياكل صدقة ولا ان يطعم
 غنيا انتهى * خلاصة عبارت مرقوم آنست که اگر کسی اضحیه را
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از ان اضحیه
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از ان بخورند بر اینست که ناذر مرقوم
 ضعیف باشد یا فقیر زیرا چه حکم شیئ منذور تصدق است و تصدق را
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را خوراند و فی البحر
 الرائق لا يجوز دفع الزکوة الى ابيه و جده و ان علا و لا الى و لده
 و ولد و لده و ان هفل و فيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص
 بالزکوة بل لكل صدقة و اجماع لا يجوز دفعها اليهم و قيل بالزکوة لان
 النفل يجوز للغني كما للهاهمي و الصدقات المفروضة و الواجبة
 كالعقد و الكفارات و النذور و صدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها
 للمغنی لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني و اخرج النفل
 منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصة آنکه دادن زکوة به پدر
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و هم چنین دادن آن به پسر
 و پسر پسر اگر چه فرودتر بود درست نیست * و این حکم بزکوة
 مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقه و واجبه همین است اما صدقه نذاریه

پس جایز است صرف آن، شخص غنی و ماشمی و جمیع اقسام
 صدقه منز و ضمه و واجبه. شخص غنی دادن درست نیست مانند
 عشر اراغنی لاخراجی و جمیع انواع کنفارات و مال منذور و صدقه فطره
 و فی الحموی لورکب فی البحر و نذر ملی نفسه انه ان وصل الحال بر
 هالما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یا کل منه و یتصدق به
 ملی الفقراء لا ملی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
 شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
 تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
 آن واجب است و خود پخری از آن نخواهد خورد و به شخص غنی
 نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد
 پس از افعال مذکوره شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
 جانوری بنام بزرگی همتین قدر است که آن جانور را بقصد تبرک
 بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای
 آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمانفی الحموی حاشیه الاشباه
 و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبیح المقترن
 بذکر اسم الله تعالی اذا کان قبل قلوبم قادم لیهیا الضیافته او بعد
 قلوبهم بهر همة لک فلا شبهة فی جوازہ بل مندوبه و فی جو از اکل

ذلك المذبح واما اذا كان عند المقدم فان كان المقصد ذلك
 فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والاصل بوجوب مية
 وصا بطته انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح
 ان يتوازع الناس كما هو معمول ببلد تنافهولمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت انتهى • خلاصه عبارت هموی آنست که وقتی که
 امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای
 او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح برد و صورت
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
 آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح
 بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
 درست است • دوم آنکه در وقت در آمدن او و روی
 او ذبح کنند درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
 به خوردن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه
 صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبحی که مثل

مردار است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبهه درست است و اگر
 آن امیر را خوراند بلکه بمردمان حواله کند تا آنها در میان
 خود مابخس نماید پس این ذبح برای تعظیم او است و بی شک
 حرام است انتهی پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و بآباد و اولاد
 و اقربا و اعیان و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما خوردن ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است و
 و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن به روح آن بزرگ
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است
 که بزی را بنام بی بی می دهند و آنرا هرک می پندارند و خود
 نازر و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز با صید شفا و برکت می دهند اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
 بخورائیم خواه اعیان باشند خواه فقراء پس البته ایشان

در انوار ایندن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا
 خاصه تا آنکه بر من و ا. حسب آید که بفقراء تصدق کنیم و خاصش آنکه
 ما چنانکه نذر می کنیم همچنان و فامی نمانیم جو ابش به و طریق است
 اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء عامه می کنید یعنی بنام اغنیاء نذر
 می نماید و یا برای اقربای اغنیاء و یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
 دوستان تو نگران و اعیان و تاجران و امثال ایشان پس
 شرعاً این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدام غایبی
 قلله ان اضعیفه و لاء القوم و هم اغنیاء لا یصح * و هرگاه ثابت
 شد که صورت منزوه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و
 فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
 است پس ازین نیاید که مقصود شما نذر برای
 خدا و ایصال ثوابش بر روح بزرگی که به تکلیف می گویند هرگز نیست
 بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
 خوراندن خویشان و دوستان پیاس داری مهادات
 و بر عایت مهادت و بلا حظ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت
 و مبادلت است هرگز ثواب در آن منسوخ نیست تا به دیگری
 چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

Marfat.com

مجرب و تقرب و تعظیم غیر خدا می نماید و این حرام صریح
 نزد نامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
 دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
 طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا
 یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغنیاء
 و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
 جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال سامعین آنکه گوشت
 آن جانور را تبرک می بندارید و خوردن و خوراندن آن موجب ثواب
 می دانند چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
 حضرت بوعلی قلندر قدس سره در ویناز می کنند بیماران را بامید صحت
 و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بیانات و از ویاد
 قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
 حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
 پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین
 جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خورند و صلوات را می خوراند و
 بکفار و بیچاره نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
 مولف این رساله مسکنه قریه پهلواوری را که قریب شهر عظیم آباد

است بحکم خود دیده که شخص فاتیحه خوان اولاً توشه مرقومه را در بروی
خود داشته حضرت پیر میرور را حاضر و ناظر داشته دست بسته
استاده مدح و ثنای ایشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت
خود را از آن حضرت می طلبد پستتر جماعتی که در اینجا حاضر شده باشند
موجب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب و هین ایشان در آن توشه یافتند و پس خود ده خود را در جای
که پایمال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی در ایشان
محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب
منصفه خود را در خندق کشیده می اندازند و علی بن ابراهیم
وقت بیماری آن جناب و عیاض و فشار دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگر می نمایند و علی بن ابراهیم
المسئول تعظیم استیاء مذوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن
مذرمی کنند بجای آورند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان مذمه برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ منوط نیست * جواب سیوم از اصل تاویل
جمال مذکور بن آنست که مولانا عبدا لعزیز زرح فرموده اند که برای
فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن
جانور گوشت بهمان مقدار خریدید بفرق او بدید در ذهن شما آن نذر
ادامی شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح
غیر از گوشت خوردن بر این است که آن مرده نبود و الا تقرب
بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک ک صریح است انتهی *
اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر کند کورا ادا نمی شود سببش
آنست که نذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی مذکور و قدرت
بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
شرعیه است متی امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدال
چنانچه وضوء و نیت که با وجود قدرت بر آب هرگز نیت درست
نیست نه جهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *
جوابش آنست که تخصیص مال مذکور در شرع لغو است و نذر
بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
شی مذکور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواهی دیگر از جنس
شی مذکور درست است اما فی الدر المختار و الشرح من اعتکاف
او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا ینتص بزمان و مکان و درهم و

فقیر فلو نذر ان يتصدق يوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم علی فقیر
 فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل
 وجود الشرط مثلاً عبارة عبارت و نختار آنست که اگر نذری را
 بزمانی و مکانی و به چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کنند پس
 آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
 درست است مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز
 جمعه در شهر که باین درم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلافت
 آن کند مثلاً هر روز پنجشنبه در شهر مدینه بدرم دیگر بر فقیر اجنبی
 صدقه ده پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
 که نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست مثلاً اگر
 کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
 مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
 کردن جایز نیست فی السراجیة نذر ان یتصدق هذه المائة
 الدراهم يوم کذا علی فقیر کذا فتصدق بمائة اخري قبل مجي
 ذلک الیوم علی مسکین آخر جاز و فی العالم کیر یة رجل قال ان
 نجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصدق بعشرة دراهم
 خبز فتصدق بعین الخبز او بشهنة یجزیه مثلاً و ایضاً فیها لو نذر هذا

الدراهم فتصلق بغيرها من نذره جازمه وفيها ايضاً رجل اشترى شاة
الا ضحية وواجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جازله بيع الاولى وفي
الرسائل الزينية اعلم ان تعيين الناذر الدينار والدرهم والفقراء لغو
اگر کسی گوید که بقصد و از نذر جانوری بنام میبی آن دارم
که هر ثوابیکه از ذبح وادانت خون این جانور حاصل شود
بر روح فلان میت برسد زیرا چه مجرذ ذبح وادانت خون نیز عبادت
است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
اصحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
نیست بلکه مستحب است پس همچنین که ثواب تصدق اموال
را بر روح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرذ ذبح
جانوری برای میبی بخشیدن چاره و آنچه خواهد بود و از آنجا که صرف
ذبح آن جانور منظرطور و مسند و راست و گوشت آن ملحوظ و محفوظ
نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن روح
میبی ادای نمیکنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزند این و پدران
و آستانیان میخورم مانند گوشت اصحیه پس ازین لازم
نمیآید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام علاوه برین آنکه
اصحیه از طرف میت جایز است و مغزیش بحر ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انصحبیه
 جایز است منسجمی را و اولاد و ابناء او را المافی السراجیه رجل فصیحی
 عن المیت جاز و لایلزم التصدق بانکل الا اذا کان بامرہ و فی
 الحماذیه من ذبح عن المیت فهذا اعلی الوجھین اما ان ینذبح
 بامرہ او بغير امرہ فعلي الوجه الاول لا یتناول من لحمه وهو المختار
 لان التضحیة تقع للمیت و فی الوجه الثانی یتناول وهو المختار
 لان الذبح حصل علی ملکہ والثواب للمیت خلاصه عبارات حمایه
 این است که انصحبیه کردن از جانب مرد و دو وجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آثار تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیراچه انصحبیه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصال میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس
 برین تقدیر منسجمی را خوردن گوشت آن و خوردن آن اصول

و نروع خود را بجای آنست زیرا چه اصحیح مالک منصفی است پس
 اورا اختیار است که در مالک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی
 الترجمة * پس چنانکه تنحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس نذریه مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز چراجاز نباشد و جوابش بدو وجه است اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر چه بسبب شبهه تمصاص است و
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا این اقرار
 مستوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
 است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر عصر فیکه
 خواهد در شئی مملوک خود نماید چنانچه در هر ایه در کتاب
 الجنايات است و فعله بنفسه هل فی الدنیا معتبر فی الآخرة
 حتی یأثم علیه و ایضا فیها فی الكتاب الحجوان العبد مبقی علی اصل

الحرية في حق الدم مملًا بالأدمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه
 بالحدود والقصاص خلاصة عبارات في ايه امين است که فعل
 شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ما خود
 امت یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواظب آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را بجزا مرگ نخواهد
 داد اما در آخرت گنهگار خواهد شد و علام در حق جان خود در حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار مولى بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولى
 نیست اما اقرار مولى به مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او است و بدن او
 مملوک مولى است و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن در حد نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 غیر معتد بر است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی
 نیست پس نیز به بخرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی منذور مشروط
 صحت نذر است لعافی الرهائل الزینیه ومن شرط النذر ان
 یکون المنذور مملوکا للنذر یعنی از شرط ابط نذر آن است که شی
 منذور مملوک ناذر باشد و در مشکوه در جلد ثالث در باب
 الایمان و الله و در مرتوم است قال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم و ایس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنی لازم نمی گردد
 بر فرزند آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست * و نیز در باب
 الله و راست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ولایة لندیر
 فی معصیه و لای لا یملك العبد یعنی صحیح نیست و فای نذر یکدیگر
 معصیت بود و نذر یکدیگر در شی غیر مملوک باشد از نهی بخلاف مال
 که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب
 بر آن نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری
 نیز صحیح خواهد شد * سوم دانستی است که شرط صحت نذر
 چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از سبایل
 زینیه و مشکوه منقول شده * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از
 جنس معصیت و اباحت نباشد * سوم آنکه از قبیل عبادت مقصود
 نذر یعنی از شرط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عین واجب نباشد

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود
 یعنی از قبیل مستحب بود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود
 یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر کسی منذور نماز که نادر
 باشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلاً چیزی که هنوز آنرا نخریده است نذر
 کند بعد از آن خرید کند و همچنین نذر کردن بفشای که گناه باشد مثلاً
 قلان شخص را از دن باکشتن یا مسکه خوردن و همچنین نذر کردن
 به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر
 کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بآنکه مستحب
 است و هم چنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
 بآنکه از شرط عبادت است و هم چنین نذر کردن به نذر جنازه
 که واجب علی العین نیست بآنکه واجب کفایه است لعمافی
 الا عباده والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و
 کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی و لا بالواجبات
 فلونذ رحمة الاملام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة وعنی
 الفرائض لاشی علیه وان منی مثله الزمه ویکمل المغرب و لو نذر عیادة
 المریض لم تلزمه و لو نذر التسمیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهى
 جواب دوم آنکه بر تقدیر نسیم و فرض آنکه جان جانور نماز که

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم
 است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب
 است که آدمیان بوسی استغفار می شوند و از ان رفع حاجات
 خود می کنند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع
 آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور
 به کسی بدون گوشت آن بجز ازین منظور نیست که بنام او یا به
 نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین نفع هیچ وجه آدمی را
 فایده نمی رسد پس ثواب بدان نیز مستحب نخواهد شد
 تا بدیگری چه داده شود و از ان غیر چه ساخته آید جواب سوم
 آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیرا چه
 عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی
 نیست که ما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا چه عبادت مالی عبارت
 از ان است که مالی را یا انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی
 بدیگر ان بخشیده شود و در صورت اراقت خون این
 مفقود است امادر روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس
 بر خلاف قیاس شرعی است و منحصر است با پیام نحر و آن چهار
 روز است اول روز اضحی و سه روز بعد از ان امافی التعمادیه

فی کتاب الاضحیة و اراقه الدم لیعت بقربة الانی مکان و زمان فالزمان هو
 ایام النحر و المكان هو الحرم و سرش آن است که روز انجمنی یوم ضیافت
 خدای تعالی مومنین راست و همچنین سبب است که روزه در آن روز
 حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
 انجمنی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما از آنجا که
 آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
 لهذا خدا تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین و اهل
 می و هدایت آن منجمنی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء
 خود را بخوراند و همچنین علت است که در روز انجمنی مستحب
 آن است که تا فراغت ناز عید مساک کتد تا بعد فراغت
 از ناز اولاد تضحیه نمایند بعد چیزی از آن نخورند تا انتظار می رود
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی مومنین است
 و نکته دین باب آن است که تا اول خورش و در روز ضیافت
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است مستحقن گردد
 چنانچه این معنی در کتب اصول فقیه در بحث قضایات تضحیه و توضیحها مرقوم
 است و در اینجا به سبب خوف احوالت که موجب ملائت است

هجارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
 در ایام نحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شرايط اضمحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
 یا مرده به نیت تقرب او و تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواهد یا مید ثواب آن برای ذات خود ^{تضعیه} کند یا به نیت اوصول
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید ^{و نکته} درین باب آن است
 که تضعیه صرف اتباع سنت حضرت طویل ^ع ابراهیم ^ع علیه السلام
 است که الله تعالی به نوح کبش امر فرموده بود و آن در ایام اضمحیه
 واقع شده بود ^{لعمری} العالم کبریة فی کتاب الاضحیة و چون ^{تضعیه}
 هر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
 کردن جایز نیست ^{لعمری} کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس
 مقتصر علی مورد و لا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلایل از قرآن
 یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
 اد مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علم مشتمل که در بیان مقیاس و
 مقیاس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت مخصوص
 همه بافته نشد پس البته قیاس نا جایز خواهد شد به جهت

فقده ان شرط قیاس و هر گاه مجرد ذبح در غیر ایام فر عبادت
نیست پس بذکره مجرد ذبح جانور بدون ^{تعمیر} جایز نیست زیرا چه
منجمه اثر ابطال آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
چنانچه فصلاً از استباه مذکور شد و پیرو در مختار با التخصیص و
التصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال
ان برئت من مرضی هذا ذبحت هاة او هلی هاة اذ بلعها فبری لا
یلزمه شی الا اذا اراد التصدیق بلعها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که
اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
در ایام گوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهد کرد آن را
بعد از ان صحت بانت آن کس پس اندرین صورت لازم
نمی آید بر ان کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدق و ادا
گوشت آن بزی پس البته نذر مرقوم صحیح خواهد شد و ادای
آن برود واجب خواهد گردید و نیز در رساله زینیه مرقوم است
قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت هاة فصیح لا یلزمه ولو قال
علی هاة اذ بلعها و تصدیق بلعها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گویند می
در ایام تدرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

بر آن کس لازم نمی آید و اگر به گوید که بر من گویند نهی
 واجب است که ذبح خواهم کرد او را و گوشت آن را صدقه
 خواهم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد * آری نذری با ترضیه صحیح است
 اما در ایام اضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح اضحیه منذور
 رصده و تمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
 فروع او را و معنی را خوردن آن جانور جایز نیست لهانی چلبی قال
 المصنف یتصدق الناذر بان یکون فی ملکة شاة فیقول الله علی ان اضحی
 بهذه الشاة هو اذ کان ذلك الموجب غنیا او فقیرا و لو نذر ان یضحی ولم یضح
 هیا یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان هبیلها التصدق و نیز در فتاوی
 عالم گیری در کتاب الاضحیه مر توم است و ان اوجبت بالنذر
 لیس لصاحبها ان ینکل منها شیئا و لان یطعم غیره من الاغنیاء هو
 کان الناذر غنیا او فقیرا لان هبیلها التصدق خالصه عبارت
 عالم گیری این است که اگر کسی نذر کند ترضیه را پس اضحیه بر
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا چه حکم اضحیه منذور

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی
 تضحیه گو سپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گو سپندی
 را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقرضی
 گردد پس درین هر دو صورت قضای آن بعد از تقضای ایام
 نحر بمجرذ ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز
 نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گو سپند مرقوم موجود
 باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
 آن را اتصاف نماید زیرا که بمجرذ ذبح که در ایام نحر عبادت بود
 به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
 پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد
 لما فی العالم کیریة وانکان اوجب شاة بعینها او اشتری شاة
 لیضحی بها فام یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا
 یجوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها
 و هرگاه ثابت شد که بمجرذ ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
 در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
 شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این
 گو سپند را بنام خدای تعالی و برای او سبانه و به تقرب او

داشت تا گوشت آنرا بفترا بدیم و شوا یکم او تعالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح قلان میت برسانم تا آنکه
 درست است بلکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بد
 و نالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و غیر
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صور
 شرفا جایز است * لهما فی البحر الرائق فی باب النیابة فی
 والأصل فیها أن الأهل من له أن يجعل ثواب صمله لغيره صلوة و صوم
 و صدقة و قرعة قران و ذکر او طواف او حجاج و عمره و غیر ذلک الی قول
 فان صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحیاء
 حجاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة و الجماعة و بهن ا یعلم انه
 لا فرق بین ان یكون المفعول له نیتا او خیارا و الظاهر انه لا فرق بین
 ان ینوی به عند الفعل للمغیز او یفعله لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه
 لغيره لا طلاق کلامهم انتهی من البحر * و هم چنین در کتاب
 و چندی و غیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبر
 منه اوله مثل یحساوی و حسینی و غیره در تفسیر قول او تعالی
 و ما اهل به لغيره الله قیه عند الذبح آورده پس برین تقدیر معنا

به کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 ام است چنانچه عادت بود این است که هرگاه جانوری
 برای شی می کشند نام آن بت و وقت ذبح آن جانور
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بانی می گویند پس
 استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
 غیر خدا برود کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
 صحیح می تواند شد چو آیه پیش بچند وجود است * و به اول آنکه از کتب
 لغات و تفاسیر مفسرین مقدمه بین ظاهر شد که اهلل به معنی مطابق
 آذین بر داشتن است بقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول نقله است
 که نص مطابق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
 و حدیث مطابق بود در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطابق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
 دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لافی التوضیح حکم المطلق
 ان یجری علی اطلاقه و فی مهلم الثبوت المطلق حقیقه فی الاطلاق
 و لاشی من الحقیقه ینترک الابد لیل صار فاما المطلق لا ینترک
 اطلاقه الابد لیل صار الخ * و آیه مرقومه در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذر کلام صحابی نیز یافته نشده و پس
 تقييد بلا وجه و جیه است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغير الله رواه ابو داؤد نیز مطابق است و موید همین عموم
 است یعنی نیت لغير الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح پس معلوم
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه اعترازی و الا ابطال مفهوم کلام
 بعد بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اول
 آنکه ما اهل مطاق است و تقييد مطابق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لهما فی التوضیح قوله لان اعمال
 اللیلین واجب ما امکان و ذلك في اجراء المطلق على اطلاقه
 والمقيد على تقييد عطف الا مكان اذ لو حصل المطلق على المقيد يلزم
 ابطال المطلق لانه يدل على اجزاء المقيد وغير المقيد وفي الحمل على
 التقييد ابطال الامر الثاني خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطابق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقييد خلاف اطلاق است
 پس اگر لفظ مطابق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقييد آن لفظ دلالت کند پس البته
 بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد و دوم آنکه ما اهل عام

ت زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغیر تحت
 جایز نیست لهما فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب
 حکم فی الكل لانه عندنا قطعی مساو للخاص فلا یجوز تخصیصه
 غیر الواحد والقیاس انتهى * و هر گاه نفس عام قرآنی را
 بر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس
 دل بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه
 یز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تمسیم یافته شود
 عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر مرتقدمه
 سیر آیت مرقومه مطابقتا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک
 کنند باینکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفاسیر
 فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
 ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل
 انکارند و بران میانازند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه
 عرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت
 صوف نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است
 بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان مارد و
 لام مخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او نیست در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده دست و پا بیند
 و پی بمنزل توفیق نمی برد * جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخلصین در
 زمانه سابق بانکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن بت و دیو بران جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
 آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند چنانچه در تفسیر
 کبیر و معالم الشریع مذکور است که ان العرب کافوا بعمون
 الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم یذکرها انتهى بخلاف عوام
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موانع
 رسم کافران و عادت نمودن جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
 غیر باقی میماند و میرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انجیه و عتیقه و فدیج و غیره و یا برای مهان باشد یا برای

ت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
ت بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
رود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
بری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
شی مانند شیخ سعدی و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
آغان شیب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
ندگاران و پیرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
ست چنانچه سابق ازین مفعلاً مرقوم شده است لیکن دانستی
ست که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
لهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
خاص است و قاعده شرعی است که در باب عموم و خصوص احکام
شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
مورد آن اعتبار ندارد و غایب آنکه خصوص مورد خصوص

نص عام نخواهد شد اما فی جمیع کتب اصول الفقه العبرة لعموم ال
لا لخصوص المصعب واز اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
نبوی در مکالمات خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند
و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شد
پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
ما رگز در حق عموم خلایق ناقه و ساری و تا قیام قیامت باقی و جاری
بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا
الفاظ قرآن و حدیث عام است و بکلی و بشخصی خاص نیست
لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقای نوع انسانی و در باره
جمیع اهل بلاد و نای دنیای قانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی
این دین قویم و شریع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تمام
تا توالی لیبالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هر گاه که
مذلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و اتی الهدایت مطلق رفیع
صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پیش همان
عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل مذکور
مستند خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین شرف الدین
رازی در تفسیر کبیر اولاد در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل
 نموده و ثانیاً بلحاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
 آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الاهلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معني الاهلال في اللغة ثم قيل للمحرم مهمل لرفع الصوت بالتلمیة
 والذابح مهمل لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون
 اصواتهم بذکرها فمعني قوله تعالی ما اهل به لغير الله يعني ما ذبح
 للاصنام وهو قول مجاهد وصحاحك وقتادة وقال الربیع ابن انس وابن
 زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة وقصد
 بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتد او ذبیحته ذبیحة مرتد
 انتهى ترجمه عبارت مرقوم سابقاً مرقوم شده است فذکر
 اما بعضی از کسانیکه در میان عوام باقیب مولوی صاحب مشهور اند
 و اباً عن جد عادات عرفیه و بدعات رسمیه گرفتار اند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان
 جاری و جاری است خصوصاً بنده در حشرات او ایاء و نیازهای

سادات علماء عادی و دیگران را مادی اند و جمیع مراسم کافران و
 هودان که در میان این مأمور است حق می انگارند علی الخصوص
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بناویلات
 فاسده و باطلات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 مرقومه را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیه
 و اقوال مجتهدین * اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 متعدده و احادیث صحیحی منقول شد فهل من ملکوف لیل کرد و مخالف
 اجماع پس بحکم قاعده اجماعیه که العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص العیب
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالاتفاق حرام است
 پس جانوری که وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا چه در صورتیکه لسان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دمانی * و روایات فقیه از کتب معتبره

کتوب شده است و آینه نیز بفضله تعالی از کتاب های
منعده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلیتظر * و از اینجا
است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحه که به نیت تقرب
الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و التعموم مرقوم
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته
شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح
بلا دلیل است بلکه تفسیر نصوص شرعیة و اطلاق دلائل تمعینة
را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم
و من اهلهم و نلوذ عنهم و عن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و انغوائی
شیطانی را از دل هوای منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی
و هدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم
ربانی نگردد هرگز ایمان و ایقان میسر نشود * چنانچه در شکوه در
باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است که قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً له ما جهت به
ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شرطها آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیروز و فرخیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و در خصایح کام و سی علیه الصلوة و السلام در
وقت معارضه داعیه حق و باعته هوا پس مراد نفس ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست
پس مراد نفس اصل ایمان است و فرموده هوا تابع شود و نه گفت منفی
و مستعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطابق ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد و تابع
حق و مستقاد امر باشد کذا فی ترجمه الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه
بر حسب لغت و حقیقت مطابق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بدان را میخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او ستر و ک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ ستر و ک خواهد شد
و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
نخواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو و به است * و به اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عمای است و عرف قومی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود نه عرف عمای

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء
العرف علي نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرض ونحو المال
بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
كذالك بعهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد
المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارات کتب
اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق خصوص می گردد
چنانچه در شروح و حواشی آنها مبرح است * و به دوم آنکه بطریق
تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف عمای مقید لفظ مطاق باشد پس
این تخصیص در باب آیمان جاری است نه در مطاق الفاظ لمانی
الاشباه فصل فی تعارض العرف مع اللغة صرح الزیلعی ونحوه بان
الایمان مبنیة علی العرف لاعلی الحقایق اللغویة * جواب سیوم از شبه
قید عند الذبح آنکه اهلال لغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند
الذبح اهلال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد از ان بهمین
نیت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیت سابقه ذبح کند اگر چه در
ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقه و شرعا موجود است *

در صورت نایب شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال
و بموجب قاعده شرعی که اذ او جلد شیء و لم یطرء علیه ضلوه
یحکم بوجود ذلك الشیء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
دافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
که بانندام آن تیقن نباشد * مثالش آنکه کسی وقت خروج از
خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
خواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و
سردنه شود و وقت دخول در مسجد معهود تجدید نیت نکند
و نماز شروع نماید در صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت
سابقه کافی و وافی خواهد بود * لمانی الاشباه فی البعث التامع فی
وقت النیة اذا قوضا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
افتتح الصلوة بتملك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلك النیة
المقلمة علی الغرور و تبقي الحی و وقت الشروع حکما اذا لم یبد لها
بغیرها كما فی الصوم * و ایضا فی شرايط النیة الرابع ان لا یاتی
بمناف بین النیة و المفوی انتهى پس اگر قید عند الذبح
تسایم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت
موصوفه داخل خواهد شد زیرا که اهللال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا حکما و شرعا و در صورت لزوم اگر چه حقیقه متحقق
نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه
معرض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که
چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله
یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید
ثانی از کجا پیدا شد * و خلاصه شیهه آن است که اگر قید تعظیم
غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحت
که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع
می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که
بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت
بیع و شرا و هب و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان
کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد
است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله
است * چنانچه تعظیم و تقرب مستتب است از حرف علی که در
آیت کریمه و ما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت
اگر کسی گوید که نسایم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر
خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق
یافته نشود چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در
صورت مذکور خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت
ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدا می نماید
کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما
و شرعاً نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال بنا شد
چو آبش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای
نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر
خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعاً
باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه
موجود و باقی باشد باین طور که تجدید او استینافاً نیت تقرب به آن
غیر عند الذبح کرده باشد دوم آن که حکما و شرعاً موجود باشد
باین طور که از نیت سابقه برگردد و آنرا از دل خود دور نکند
اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در
شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری
یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل
خود دور نکند یا امر مخالف و منافی نیت ماضیه یافته نشود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعا و حکام نیت ماخیه را
 اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
 می شود چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و مناقض
 آن یافته نشود پس شرعا نیت سبب گذشته اعتبار کرده بصحت
 روزه حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده شرعیه معاموم شد
 پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا
 موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعا باقی ماند و هرگز
 منافی و منعدم نگردد چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول
 شد پس با وجود بقای اهلال بنام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
 او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
 یحساب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
 زیرا که تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان وارد و شرط
 است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
 چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فند کرد
 و سردرین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است
 هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
 مطهر و منجس نجس خواهد شد چنانچه قاعده شرعیه است که اگر

شی طاهر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس راست و طاهر
است که با هر خیر نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استنمال
نجس مطلقاً حرام است هر وجه که باشد و اکل اعظم و جوه انتفاع
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار به مرقوم است
الانتفاع بالنجس حرام و لانه واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
پس این ذبیحه نجس حرام است * جواب دوم آنکه منجمه شرارط
صل ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در منجمه
منقول شد * سوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
غیر لمانی الهدایة و الشرط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سه
شروط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
مرقومه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنائی او گفته
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر
در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جهت آنکه در این صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر
دقت ذبح یافته نه شد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی
است اگر چه بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحه حرام است زیرا چه
اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که بشر طاعل ذبیحه است درین صورت
مفقود است و نیز قاعده شریعیه است که هر گاه زبان و دل
مختلف شوند پس آنچه در دل است شرعاً معتبر است همانی الاشیاء
فی البحث التامع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان
فالاعتبار ما فی القلب چنانچه سابقاً نیز مذکور شده است و دلائل
آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد و انتظار
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحی عز و علا است پس
بواسطه غیر ندای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند که ما هر مراراً و بجموعی ایضا تکراراً
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع
وارد است در آن زیادت و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست
خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هر گاه که ذبح
یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهی که جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن
 ضرورت است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
 حرام است و ذبح در مشرع باین طور مأمور است که شخصی
 عاقل صاحب مات توحید جانوری را که در مشرع حلال است یا که
 تپیزر گهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
 شریف او تعالی بدون ضم پیرنی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
 بنیر شرکت احدی در آرد پس اگر ذابج موحد نبود یا آله نیز
 برنده نباشد مانند آنکه از عصا سر جانوری را بشکند حرام خواهد شد
 و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح
 کرده شود و علی بن ابی طالب اگر به تعظیم غیر خدا یا باضم تعظیم
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد و درین باب
 همان است که ذبح در مشرع عبادت است پس اگر
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر وی یا به شرکت
 غیر با او تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
 منسوب بجناب او نخواهد شد بلکه منسوب به مردود خواهد بود
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات
 خواه در صفات مبنی بر ترسین افعال است نزد حضرت واحد
 احد متوحد تعالی مما یشرکون و تقدس عما یقولہ المشرکون و تمیزه
 عما ینسبه الضالون لهذا فرموده است کہ ان الله لا یغفر ان یشرک
 به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنی خدای تعالی ہرگز نیامرزد
 شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای ہر کہ بخواید و در صحیح
 مسلم حدیث قدسی مرقوم است کہ قال و رسول الله ﷺ قال الله
 تعالی انما اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیہ معی
 غیری ترکتہ و شرکتہ و فی روایة فانما منہ بری و هو الذی عملہ
 ترجمہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم کہ خدای تعالی فرمود کہ
 من بے نیازترین شریکان ہستم از شرک و کسی کہ عمل کرد
 کاری را کہ شریک گردانید در ان کار با من غیر مرا بگذارم
 آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است کہ پس
 من بیزارم از ان کار و آن کار برای کسی است کہ عمل کرد
 برای او یعنی آن پیر برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
 آن را زیرا چہ چون بہ سبب شرک خبی در ان پیدا گشت
 پس قاپیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد و آمد ان پیر

هر دو در گاه احد و آن شخص را نده بار گاه همه گشت
 و العباد بالله منه پس هر گاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر خدا
 نه پس بی شبهه خبی قوی ذروی پیدا شد که بدتر از مردار گشت زیرا چه
 مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و هر گاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا ليعبد الله مخلصين له الدين
 حنفاء عام کرده نه شدند اگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزارند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت هرگز اخلاص
 مستحقق نه شد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریای یعنی عبادت فعلی
 برای معانیه کنانیدن غیر و هم چنین بمعنی عبادت قوی
 برای شت و انیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الریاء الشریک و این جمله را سه بار فرمودند
 و وجهش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قوی ملاحظه غیر و
 قصد آن مدخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدین جهت قبول عروج
 نیافت بلکه در هر که رود و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری با ذکر
 نو بانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت
 با نماز باربادار دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نمایان دارد
 دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بنیر او مقصود می دارند
 و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
 مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
 که در ابتدای مشکوٰه وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لكل
 امره مانوی یعنی یخرا ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
 است و یخرا ازین نیست که برای هر مردی چیزی است که نیت آن
 کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
 اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدر سبکه الله تعالی
 نظر نمی فرماید بسوی صورتهای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید
 به سوی دل های شما و اعمال شما پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جان اصلا شرعاً معتبر نیست بلکه معتبر همان
 است که در روان است و نیز قاعده شرعی که اذا اختلف
 القلب واللسان فالاعتبر بما فی القلب علی ما مر من الاشباه
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجاست که
 او تعالی شرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک نهانی است اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقوم را اعنی ذکر
 حقیقی و حکمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا چه
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی جوایش
 اولاً آنکه منفسر یک قید مرقوم را در تفسیر خود ما آورده اند شانی
 المذهب اند و نزدشان جمع بین الحقیقت و المجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود
 زیرا چای ایشان قید نمی دهند بلکه بخوبی هم نمی کنند و از آنجا که اکثر
 اهل تفاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 تفاسیر یک درین دیار مروج است اکثر از آن تالیفات ایشان
 است چنانچه برضاوی و جلالین و کشاف و غیره پس اگر کسی
 از حنفیان متأخرین بجهت تبعیت شان در مسامری هم چنان
 عبارات را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
 درین جا جمع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 هر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قریبه ضرور است و درین جا کدام
 قریبه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قریبه قویه کافی است که معترض از آن عنفات نموده است *
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعی است و اصطلاحات شرعی اگر چه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
 نیست حتی که محتاج بسوی قریبه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که لو سلمنا که قید عند الذبح اتفاتی
 نباشد بلکه احترازی بود پس قانده اشش این تواند بود که
 حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهلال سابق درگذرد
 و از آن نیت بازگردد و خالصه به ذبح کند حلال خواهد شد و
 یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بزد و یا یکی
 بدهد تا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود
 پس قیدند کورا حر از این صورتها باشد پس می گویم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است
 تمایک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بر دین نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض
 از قیدند کورا خراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که بنام غیر خدا مترر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن نمیزدج کند بخلاف صورتهای
تایک که این مقصود در آنها منقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس این قدر دانستی است که از جوابهای مرقوم کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و موافق این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بمالامرید عایه
صرف بمحافظه خای عنان و توسیع میدان جولان و بملاحظه
توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عقلمیه و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بسطه بیان آورد و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عربزبان اشاره فرموده اند

شهره فان القول ما قالت جزام و ان كثر التعجب في الكلام و ابن
 قاييل البصاعه و كثر اشناعه اكره درين باب
 بسيار دست و پا زده و حكم مذکور را به منزله بيان جلوه عيان
 داده و هر دو می را بوجه شنی اثبات نموده و بدلائل قطعیه
 و بر این یقینیه پایه ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق
 مر جناب عالی قباب راست قدس اسم سره العزیز
 فلو قبل مبعکها بکیت صباية * بسعدی شغیت الخفس قبل التمد م
 و لکن بکیت قبلی فهیج لی * البکاء بکاءها فقلت الفضل للمتقدم
 و اگر کسی را شبیه خطور کند که در صور تیکه معنی طاهل به غیر اسم
 طانودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز مقبر نباشد
 و افظ ما که در آیه کریمه واقع است شنی عام است یعنی خواه
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند زروسیم و غیره پس اگر مراد از و بانمخصوص
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیفیت و بر تقدیر عموم او وجه
 تفسیر کلمه ما بافظ جانور چیست * جوابش آنکه از تزییرات سابقه
 و تحریر است لافقه که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تفاسیر مبین که دید و نیز از تحریرات ماضیه که در شواالات
و جوابات مرقوم شد ظاهر و هویدا و با هر و پیدا گشت که حاصل
معنی آیه شریفه نذر لغير الله است و نذر لغير الله هر چیزیکه باشد
و برای هر که بود مطابقا حرام است و مورد آن نیز عام است
پس اگر کسی مطابق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
میهان خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیده تحریر اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه
میه و خنزیر و موقوذه منخنة و ما اكله السبع و ما ذبح علی النصب
و غیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز بر عایت
شروع عادت مردمان که اهلال بر جانوران می کنند بر اموال
دیگر چنانچه فاتح رومی که بر قسم ماکولات می کنند بر جنس بلوسنات
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشتند باشد بلا قرینه قطعیه قرآنیه و بنیر دلالت حدیث صحیح
مجمع علیه کمال آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجتماع
بفلسفه منتهی بین ترجیح احدی از ماکولات متعدده هرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن
 است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین
 در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
 می دارد احتمالات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها
 را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
 فی القرآن برأته فلیتبعه مقعد من النار کیک به گوید در تفسیر قرآن
 برای و عقل و قیاس خود می آنکه مستند از نقل داشته باشد
 پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
 و فی روایة من قال فی القرآن بغير علم فلیتبعه مقعد من النار
 و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن برأته فاصاب فقد
 اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
 خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
 اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
 او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهاوی رحمه الله علیه در
 شرح ابن حدیث گفته که اگر تفسیر آیه کند و جرم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از ائمه اهل تفسیر که بر سه
سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهى
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانوری را بنام غیر
خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این
چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز برای
فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خوردن
آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد پس این نذر
صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه
اگر جایز است پس کیبکه بنام اولیاء نذرونیاز می کند همین
مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
متقدمین و فضلاء متأخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی
داده اند و خود از آن باانتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

و کسی از غامی پیشینان و فقهای گذشتهگان بر این اعتراض نکرده
 و احدی از ان اعتراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
 بر جواز و تخل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که ما را آه المملون معنا فهو عند الله حرم و نیز ارشاد
 نموده اند که لا یجتمع امتی علی صلاة و امثال آنها پس انکار
 اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
 و الیما ذبا لله منه * جو آبش موقوف بر تمهید مقدمه است و آن
 این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
 عوام نذر انیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
 را مشیدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
 شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
 این قدر نمی فهمد که این تاویل را یک وعذر لئک هیچ وجه
 نادر را و هم ماویل را فائده نمی بخشد زیرا چه بپکاره عوام کالا نعام اند
 این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سالم
 شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نینرمی راند * زیرا چه
 کسی که در دل خود نذر خدا می نماید منظر دور دارد و تقرب
 بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و که ام

حاجت رود داده که از زبان تذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیندازد پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور افعالهم ومن مہیئات اعمالهم فی الفصول العمدیة فی
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
الاحتمال وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلمی المفتی
ان یمیل الی الوجه الذی یمنع الکفر تخمیناً للظن بالمسلم ثم
انکانت نیت القائل ذلک فهو مسلم وانکانت نیتہ هو الوجه الذی
یوجب الکفر فلا ینفعہ حمل المفتی کلامہ علی الوجه الذی لا یوجب
الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلک وبتجدید النصاح بعد
الاملام ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعہ ما لم
یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجه بیافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که ببرد مسلم گمان نیک بر دو

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد
 پس دانستنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه کفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده
 نمی بخشد بلکه فتوی مفتی را بگان است زیرا چه در نفس
 الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بنوبه
 واستغفار و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به تزویج ثانی باز و به خود پشیمانی است استی است که اگر
 شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوا ایمان آرد
 و تجدید کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول کافر را ترک نکند و از ان رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر
 او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

باینکه یگر خدا ندود و ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس
بعد تمهید مقدمه مذکور به آنکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
است بر دو نوع است اول آنکه آن غیر را بصورت
مناوی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
این جانور را یا جانوری را نذر و نیازشها کردم قبول فرمائید
اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد و دوم آنکه
بدون نذایان بگویند که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت مادر معنی
نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
خلاف ظاهر هرگز متبر و مقبول نخواهد شد و تاویل مرقوم در
سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعده اصول است که در
هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
محمول خواهد شد تا و قیاسه قریبه قویه بر خلاف آن یافته نشود
و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مستوع و منتهی نخواهد شد زیرا که قاعده اصول
 است که هر کلامی که در مرادى صریح باشد حکم اولی لازم
 خواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نه خواهد شد *
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لمانی الجلیبی
 حاشیة شرح الوقایة قوله ثم ان لم يفوشياً الخ اقول وجه كونه نذراً
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا يحتاج الى النية لانه حقيقة كلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر آید و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 دنیاوی نموده خواهد شد و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارات ناذر بر معنی عرفی محمول است
 و عبارات مرقومه در عرف عام و در استنمال خواص و عوام در
 معنی نذر انیر الله معروف و استنمال است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العادة محکمه مرقوم است و منها الفاظ الواقفین
 تبتنی علی عرفهم و کذا لفظ الناذر و الموصی و الخالف پس
 بر تقدیر یکبار عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینه قویه بر خلاف
 ظاهر کلام او بیانته نشود بامانامل بمرمت آن فنوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر و ذبیحه قرینه قطعیه بر خلاف آن
 مآذنه شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را پیش قبری یا بنی و امثال آن برده و تعظیم آنها
 کرده و اهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک
 و بلا نامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه
 افعال ظاهری قرینه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح انحرافه دارد
 هیچ تاویل را در آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب معتدوه بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من
 منتظر فلینتظر و بالفرض و التقدیر اگر فی الواقع نادر مرقوم معنی حقیقی
 کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی الفاظ نذر انحرافه گوید و مقصود و ملحوظ از آن
 تعظیم آن غیر نذر بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ایصال توابع آن نذر بروح او منظور باشد پس
 دیانه فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و عیان است
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئی منذور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم
 مطاع خواهد شد در حرام است اما فی الاشباه فی المباحث
 التامع فی محل الفیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما قصد
 معنی آخر کلفظ الطلاق و اراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بلکه
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شرعی
 آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
 اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا در اینجا
 نقل کرده شد اما دانستی است که بن تقدیر احکام

در اعمه جاری خواهد شد یعنی معرفت آن فقراء و مساکین
امثال آنها خواهد بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنیاء را
و در آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و درین
ساله نیز مذکور است و خلاصه تقریر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
واجب است که آن پیر را حرام دانند و هرگز او را نخورند
مگر وقتی که نذر برای خدا به تترب او تعالی با یقین ظاهر و آشکارا
شود و هرگاه نذر اعمه متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقوم است اما در جزو
هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است مالکم ان لانا کلاوا
ما ذکرا هم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه یعنی نیست مرشاهارا آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او و بدستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما و قبیله
مضرطر شوید یعنی ناپچار شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقوم را و مقتضی حل آن است پس
این آیت که متأخر است چنانکه نسخ آن نباشد و اگر
بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقوم تعارض آیتین
ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاتعارضاتسا قطا
والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجه اعتبار و احتیاج
مناطق می شوند بعد از آن رجوع کرده می شود باصل هر شی که
اباحت است جواب بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده
شود بهر نهی که باشد یا خاص است بصورتیکه در شرع معهود
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده
 شود حلال باشد و حال آنکه حرمت این صورتها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقومہ والمنخنقة والموقوذة والنطيحة والامتردية وما
 ذبہ علی الفصب النج بالتحصیل مرقوم شد پس معانوم شد
 که آیت مرقومہ خاص است بصورتیکه نام خدا ی تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرابطیکه در شرع شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرط ذبح آن است که نیت تعظیم خدا ی تعالی کرده
 شود و اگر برای تعظیم و تتریب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرها بقا و انفا بما لا مزید علیه لیکن
 درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکراراً مرقوم
 می گردنی جامع الرموز فاهومی علی ذبیحة وذبح لغیره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه لوهومی وذبح لغیره تعالی لا یحل لانه ذبح
 تعظیمه لاله لا لله تعالی و فی الالمختار و لوهومی ولیم تحضره الذیمة
 صحیح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ایتل اء الفعل او نوى بها امر
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد که اء الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل
 مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن با معانوم نباشد که کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل
 به محرم کرده خواهد شد لمانی الاشباه والفظایر اذا اجتمع الحلال
 والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعه مما اجتمع الحلال والحرام
 الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دلیلان احدهما
 یقتضی التحریم والاخر الاباحه قلم التحریم و هكذا فی کتب الاصول
 قرینه مخافه الاملال و معترض که جماعه اذا تعارضتا قطار یحکم
 بالاصل الذی هو الا باحتمال قاعده کلیه نام نهاده است منشای
 آن سوء فہمی و لاعلمی او است بآنکه قاعده کلیه اذا تعارض المبیح
 والحرم یعمل بالمحرم منحصص قاعده مذکورہ است جواب سیوم آنکه
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدین
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که اورا حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رحمان احدی ثابت
نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
می شود پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود
پس آن وقت باصل آن شی که در آن تعارض واقع شده است
حکم کرده می شود برابر است که اصل آن شی عل بود یا حرمت
اما آنچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطابقا با حکم
کرده می شود پس این غلط محض و اندر ای بحث است
امانی کتب الاصول حکم التعارض بین الایتین المصیر الی السنة
وبین العنتین المصیر الی قول الصحابة و بین قولی الصحابة الی
القیاس و بین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقوم
اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
قاعده مرقوم واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سنن ابی داود منقول است
قوله علیه السلام لا عقر فی الاسلام ای عند القبور و ایضا فیها ان النبی
علیه السلام نهی عن ذبائح الجن و چنانچه آئینده بفضاه تعالی مذکور
خواهد شد و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه و سلم حرم الله تعالی
ما ذبح امتی علی الا صنم والاوثان والاوزار والآبار والبحار
والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرک والمذبح بوحه مینه
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرفوعتین از حدیث
مرفوعه نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقاً از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء ولو ان
بعض ما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا
و ذبیحته ذبیحة مرتدا و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مرفوعتین از قول صحابه نیز مرفوع نگرند پس موافق قاعده
مرفوعه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام و طمی است اگر چه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدای تعالی بخواند
به جهت شرکت در عات حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت
ذبح جانور که معروف است پس این قیاس نیز مرجح آیت
اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
آیت مرقومه منحصر آن است یعنی جهام و قل فصل لکم ما حرم
علیکم الخ صورت مناسب فیها را از آیت ثانیه مذکور خارج
می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جهام فصل لکم ما حرم علیکم
است چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله
الآخر الاية و مرگاه آیت کریمه اعني مالکم ان لا تاکلوا
صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایاتین نیز
ثابت نشده پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت
نگردد و اگر کسی گوید که در جزوه هشتم در رکوع اول در سوره
انعام موجود است کلا ما ذکر اھم الله علیہ ان کنتم باایاتہ مومنین
شامل است صورت مرقومه را پس ضراحتہ حکم به خوردن
جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت بازماندن از خوردن آن نهید می است سنت
 چنانچه کلمه آن گفته با یانه مؤمنین ناطق بآن است جوابش
 آن است که صورت مرقوم از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
 است از آیه های دیگر یعنی آیه های سوره بقره انما حرم علیکم
 المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الایة و آیه های سوره بقره
 اعنی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الی
 قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا چه آیت مرقوم مندرجه سوال
 یعنی کلمه اما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
 مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
 قدم مدینه مشرفه بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین
 سوره نایدیه آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
 سوره انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحي الی من حرما الی قوله الا ان یکون میتة
 او دما مفوحا و لحم خنزیرا و فسقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
 است از آیت مذکوره یعنی کلمه اما ذکر اسم الله علیه الخ پس
 این همه سه آیات مرقوم ناسخ است مرآت مرقوم
 سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
 من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه مالکم ان لاتاکلوا
النج است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
آیت کریمه کلاماً ذکر اھم الله علیہ است جاری می تواند شد
بنادنی تغییر اما خوف تطویل و املاال فروگذاشته بر ذھن سلیم
و طبع مستقیم حواله نموده شد و پست بر آنکه اگر این همه
تقریرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نہ کند و
پہ چهل مرکب خود و اماند و بجز حالت و غواہیت و شرارت و
عباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
می آرم کہ کسی را بجای چون و چرا نباشد و نادیل و تبیین
در ان کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر ستاند
نعوذ بالله من ذلك و آن این است کہ صورت مرقوم نذر
برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالا جماع باطل و حرام
است پس بلاشبہ نذر مرقوم باطل و حرام است
لمافی البحر الرایقی فی فصل الفذر من کتاب الصوم و اما الفذر الذی
ینذره اکثر العوام کان یكون لانعمان غایب او مریض اوله حاجه
ضروریة لیاتی بعض قبر الصلحاء فیجعل متره ملئاً را مه ویقول
یا هیل ی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلان من الذهب كذا او من الفضة كذا او من الطعام كذا او من الماء
 كذا او من الشمع كذا او من الزيت كذا فهذا النذر باطل بالاجماع
 لوجوه منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
 والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذر له ميت والميت
 لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامر دون الله واعتقد
 ذلك كقراي قوله للاجماع على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا
 تشتغل الذممة به وانه حرام بل محبت ولا يجوز لمخادم الشيخ اخذه
 ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله
 صيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما
 يوحظ من الدرهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى صرايح
 الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المعلمين مالم يقصد وبصرفها
 الفقراء الاحياء قول واحد انتهى خلاصة ترجمته آن كه نذري
 كه بیشتر عوام مي کنند مانند آنكه كسي را دوستي به سفر رود و يا بیمار
 شود و يا حاجتي بيش آيد پس نزد قبر بعضی از بزرگان مي آيد و پيرده
 قبر را بر سر خود نهاده و بآداب اينسانده مي گويد كه يا حضرت
 اگر فلان شخص نزد من بيايد و يا فلان بیمار آرام گردد و يا فلان
 حاجت من بآيد پس براي شما اين قدر زربانتره يا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالا جماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء بچند وجه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود و سیوم آنکه نذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است
 و اتفاق ثانی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 حرام است و خادمان مقبره آن بزرگ را کردن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوییدن آن و تعریف
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و از کرسنگی خوف هلاکت دارد
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لیسر الله
 معلوم شد پس چیزهاییکه پیش قبر را و لیاومی برند و
 اگر آن چیزها تنزیه بدرگاه ایشان می خوانند حرام است

باجماع مسلمين مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منظور بود
 نه تقرب و خوشامدی بخیرات ایشان پس البته درست است
 و ایضا فی الفتاوی العالما کبریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر
 الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصالحاء و یرفع
 صوته قائل یا سید ی اذا قضیت حاجتی فلیک منی من الذهب کذا
 مثلا باطل اجماعا الی قوله و اذا عرفت هذا فما یؤخذ من الذی راهم و
 نعوهما و یثقل الی ضرایح الاولیاء تقر بالیهم فحرام بالاجماع مالهم
 یقصد و ابصر فی الفقراء الاحیاء قولا واحد او قد ابتلی الناس بذلک انتهى
 و ایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر
 الذی یقع للاموات من اکثر العوام و ما یؤخذ من الذی راهم و
 الشمع و نعوهما الی ضرایح الاولیاء تقر بالیهم فهو بالاجماع باطل
 و حرام مالهم یقصد و اصر فی الفقراء الانام و قد ابتلی الناس بتلک
 و لا یمافی هذه الاعصاره و فی شرح المتفق البقر الذی ینذره
 الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیہ حرمتین احد هما
 انه مالک الناذر و لا یجوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و
 یا کل لان حق الغیر حرام و الثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الا باء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر ولانه
 من ذور باء الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بارواح المشايخ
 لانه من ذور باء الميت انتهى * خلاصه عبارت شرح مفق
 آنکه گاوی که گافران بنام بدوران خود یا نذرمی کند حرام است
 زیرا چه در ان گاوازدود و چه حرمت است * اول آنکه گاو
 مذکور ملک نا ذراست و تصرف در ملک غیر حرام است *
 دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذرمی کند
 حرام است زیرا چه منذور بنام مرده است انتهى * اگر کسی
 گوید که عقیده در شرع ثابت است و جزا ذین نیست که بنظر
 استبشار بولادت مولودی گو سپندی را ذبح می کند پس
 هم چنین وقت قدوم ابیری و مانند او جانوری را ذبح کردن
 چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که
 ابوالیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت صلی الله علیه و آله بزی را ذبح
 کرده بود و جوابش آن است که فرق است در میان استبشار
 و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار شارت قدوم او
 مقصود باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و یا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانه کسی گو سپیدی را ذبح کنند و اطعام آن
 شخص از گوشت آن گو سپید معه نخعیان بشارت و سرور بقدم
 آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالعینم انصاری
 است که وقت قدم آن حضرت ~~بیت~~ بزی را ذبح کرد و گوشت
 او را با آن حضرت و اصحاب خوراند اما اگر تعظیم قادم و تقرب
 با او از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن
 خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظره ریخته گوشت آن
 جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بوده اطعام و
 ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع
 صورتها یکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح قدم امیر
 و نحوه الخ و پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر
 تعظیم مذبح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد
 اراقت خون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری
 مقصود باشد و گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح له مطلوب
 نبود حرام است و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت
 آن ذبیحه منظره ریخته و تعظیم آن شخص بخوراند
 گوشت ذبیحه مرقوم مرکز باشد اما تعظیم آن کس

(۱۲۶)
بر یختم خون او غرض بنا شد حلال است و اگر در ضمن
خیافت آن کس اظهار خوشی خود و ابر از خوشنودی
او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً
مشروحاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری
برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او همین قدر
غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه
گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خورائیدن و یا آنرا بدریا
انداختن و یا آن را به سرگان و ددان دادن هر همه نزد مالک
آن جانور یکسان باشد و از ملاحظه آن کس صرف
تعظیم او و خوشنودی او و تقرب با او و خوش آمد او مقصود
مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر می امر فرماید
و خواه آن کس مذبح لوله زنده باشد یا مرده و خواه روح
طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و
شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و
خواه قهر صادق بود یا قهر کاذب مانند علم و جهنده و نیجه و شکر
و گواره و مانند آنها پس این همه صورتها بالاتفاق حرام
است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا

به کفر او قائل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخص صرف
 گرفتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیله او بود
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاذظ آن شخص
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب
 آن برای آن شخص مذبح له مطاوب بود پس بی شک
 حلال است و بیشتر آنست که اگر کسی به مضمون
 قبض مشغول نماید حل الایمان فی قلوبهم و به نحو ایست
 انتهای عظم الله علی قلوبهم در صلوات و غبوات و جمالت
 و غوابت خود و مانند این همه تفسیر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیهاست که در ماده کذا لغیر الله مبین و برهان
 شد در دل غوابت منزل و در مرثت غبوات مرثت
 او با نگیرد پس دلائل شرعی دیگر بر دعوی مرقوم که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمه تین کل ما یعبد
 من دون الله کا نصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول
 الکعبة و فی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای للنصب
 ای آنچه می کشند برای بنان و فی التفسیر العظیم وما ذبح علی

النصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على امتقاد تعظيم النصب
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان ومكلا في معالم التنزيل
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت با سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواهر قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و بجهند او اشیاء آنها و
 یا به تعظیم بتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسی زنده خواهد نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین
 نیست که مشابعت می دارد به تعظیم غیر خدا بار اقت خون حیوانی
 و از اینجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشیدن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در ابراهیم شاهن و کنز الجاد از سنن ابی داود نقل کرده است
 لا یجوز ذبح الغنم والبقر هذ القبور اقر له علیه السلام لا عقر فی

الا سلام اي اعني القبور هكذا في ضمن ابي داود وكنز الايجوز الذي يبيع
 على النباه الجدي لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
 يكرهون مخالفة انهم اولم يذبحوا يوثق بهم الجن فابطل صلى الله عليه
 وسلم ونهى عنه وفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من المصحيحين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على
 الاصنام والاوزان والاوزار والابار والبحار والانهار والبيوت
 والعيون والاولاد والذبايح مشوك والمذبح ميمته والمورد بايضا
 ودرشكوة در جلد ثالث در كتاب الذبايح است واهم در جامع ضمير سوطي
 لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داود است نهى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معاقب العرب قال داود يعني في القبور ثم حرم منع
 كرم رسول خدا النبي كردن اعراب ابو داود گوید كه نزد قبوره و شراح
 اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران
 را نزد قبور ربه نيت مقبور ذبح مي كردند لهذا ذبح مذكور ممنوع شده
 و در شكوة در جلد ثالث در باب الذور مرقوم است
 فل رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يذبحوا بلا
 يهوانة فانه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وزن من اوزان الجاهلية

بعد از آنکه از آن جهت که در این مورد از آن حضرت عملی امر غیر از مسلم
 که اذبح کند مشغول بود در آن موضع که تمام آن بود از آن حضرت پرسش
 آن مردان در آن مجلس که آیا در آن حضرت در این قسم
 پرسش گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بی اثر است
 زمان جاهلیت که هر سینه بی اثر گفت بود پرسش گفت
 آن حضرت آیا بود در آن عید بی اثر عید های اهل
 جاهلیت گفته بود پرسش گفت آن حضرت و قائل بود خود
 در آن مجلس شیخ عبدالحی و پهلوی مرفوم است که از آنجا معلوم
 است که کسی که اذبح را در مکانی لازم است و قایدان
 اگر آن موضع عید او مانع و با جمیع کفار نبود اگر این چنین بود
 صحیح بود زیرا که نیست و قائل در آن صحبت خدا است
 پس از این حدیث صاف ظاهر شد که در جاهلیت
 باشد با موضع عبادت کفار باشد با محل عید و جشن کافران
 بود یا جاهلیت در آن مرتبه پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره
 در آنجا جانوری را اذبح کردن حرام است بعات قعد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منزه قصد تعظیم و
تقرب بسوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد
اما تواتر حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان معاصم ذبح ذبیحة و فصل
بذل بها التقرب الی غیر الله صار من تل او ذبیحة ذبیحة من تل
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار
و مسلمین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که والا جماع علی
حرمة النذر للمخلوق و انه حرام بل هکت الی قوله فما یؤخذ
من الدراهم والشمع والزیت و تحورها وینقل الی هرائح الاولیاء
تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت نذری که برای مخلوقی باشد و شی
مذکور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمشیر
و روغن و امثال آنها سوسی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اَعْنَى مَا يُؤْخَذُ مِنْ
 الدَّرَاهِمِ وَنَحْوِهَا إِلَى صَرَاحِ الْأَوْلِيَاءِ تَقَرُّبًا إِلَيْهِمْ فَحَرَامٌ بِالْإِجْمَاعِ
 أَمَّا كُفْرُ ذَا بَعْضِ مَرْقُومٍ بَعْضِ دَرْمِيَانِ عَلَمًا مُخْتَلَفًا اسْتَلْبِثْنَا
 أَكْثَرَ عُلَمَاءِ مُحَقِّقِينَ وَفَعَلَاءِ مَدَقِّقِينَ قَائِلِينَ بِكُفْرِهِ وَهُسْتَدِ
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
 و قاضینان منقول شد * فَلْيُذَكَّرُ فَمَلٌ مِنْ مَذَكَّرٍ وَ لِيَعْتَبِرَ فَمَلٌ
 مِنْ مَعْتَبِرٍ * أَمَّا دَلَالَةُ حُرْمَتِ جَانُورِ مَرْقُومٍ از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که مستداول بین الناس و مشهوره بین التوام و
 الخواص است آورده شد * فِي الْأَشْبَاهِ وَالْفِطْرَةِ فی
 الْمَبْحَثِ الثَّمَانِيِّ مِنْ قَاعِدَةِ الْأُمُورِ بِمَقْاصِدِهَا وَالَّذِي بَعْضُ قَدِّ يَكُونُ
 لِلْمَلَائِكَةِ فَيَكُونُ مَبَاهِجًا وَمِنْهَا أَوَّلُ الْأَصْحِيَّةِ فَيَكُونُ مَبَاهِجًا أَوَّلُ قَدِّ وَمِنْهَا
 أَمِيرٌ وَنَحْوُهُ فَيَكُونُ حَرَامًا وَكُفْرًا عَلَى قَوْلٍ * وَإِيضًا فِي الْأَشْبَاهِ فِي
 الْمَبْحَثِ الْخَامِسِ مِنْ قَاعِدَةِ الْأُمُورِ بِمَقْاصِدِهَا وَصَرَحَ فِي الْبِرَازِيَّةِ
 مِنْ الْفَاطِمَةِ الْكُفْرَانَ الَّذِي بَعْضُ الْمَقَادِمِ مِنْ حُجِّ أَوْغَزٍ وَآمِيرٍ أَوْغَيْرِهِ
 يُجْعَلُ الْمَذَبُوحُ مَيْمَةً وَاحْتِلَاقًا فِي كُفْرِهِ الَّذِي بَعْضُ الْإِيضَاتِ فِي الْأَشْبَاهِ

في كتاب الذبايح ذبح لقدم امير اولواحد من العظام يحرم
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لانه وفي الدر المختار في كتاب الذبايح
 ولو صحت ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في
 ابتداء الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح
 لقدم الامير ونحوه كواحد من العظام يحرم لانه اهل به لغير
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
 قدمه بالياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربح
 وان لم يقدمه بالياكل بل يدفعه لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
 وهل يكفر فغيبه قولان في شرح الوهبانية * شعري * وفاعله جمهورهم
 قال كافر * وفضل واما عيل ليس يكفر * وفي قررة الانظار شرح الدر
 المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترون بذكراهم
 الله تعالى اذا كان قبل قدم قدم قادم للتهييئ لضيافته او بعد قدمه
 بغيره لذلك فلا شبهة في جوازها بل مندوب ويجوز اكل ذلك
 المذبح واما اذا كان عند قدم قدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
 ذكره وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبح بوح مية * وضابطه انه
 ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيف وان امر الذبايح ان يتوازمه
 الناس كما هو المعهود في بلاد تنافس لغيره لتعظيم وحكمه ما علمت

في الجوهرة الذبيح عند مري الضيف تعظيمه لا يحل اكلها وكذا عند
قدوم الامير ونحوه تعظيمه لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح
عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفي القصول العمادية
في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدومه
كفر الذابح والمذبح ميمية وفي فتاوى قاضيخان وفتاوى عالم
كبرى في باب ما يكون كفرا رجل ذبيح لوجه انسان في وقت
الخلعة وما اشبه ذلك كفر والمذبح ميمية لا توكل وفي خزنة المفتين
ومن ذبيح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبح ميمية
وفي القمية في كتاب الذبايح ذبيح لضيف شاة وهمى الله تعالى
يحل ولو ذبحه لقدم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله
لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
هذه وياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه منك بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في
بلدنا من اصعاد البعير بالبخ جارتاك وقت النثار فيذبحونه
فيه فهو ميمية وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
البحرية في كتاب الذبايح ذبيح عند مري الضيف تعظيمه له.

لا يحل اكلها وكذا عمل قدام الامير او نحوه تعظيما فانما اذا ذبح
 عمل فية الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضا في
 الفتاوى العالمة في فصل ما يتعلق بالتهيبه بالكفار من باب
 احكام المرتدين اكرىكي بوقت خلعت يعنى بوقت پوشیدن شره
 و بوقت تهنيت از برای تشریف پوشیدن و رضای او
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود
 و دیگر ازین جنس آنست که بر سر آب میروند و آن آب را
 می پرستند و به نیستی که دارند گو سپند بر سر آب ذبح
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند
 و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود و فی جامع الرموز
 فلو سمی طی ذبیحة و ذبح لغیره لم یحل وانما قلنا لله لانه لو سمی
 و ذبح لقدم الامیر او نحوه من العظام لا یحل لانه ذبح تعظیما
 له لا لله تعالی و لهذا لا یضعه بین یدیه لیا کل منه بل یدفعه الی
 غیره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالی و لهذا یضعه لیا کل
 و فی مطالب المؤمنین ذبح للضيف شاة و سمی الله تعالی یحل ولو
 ذبحه لقدم الامیر او لو احد من العظام و ذکر اهم الله تعالی
 علیه لا یحل لان فی الاول الذبح لله تعالی و المففعة للضيف و لهذا

يضعه عنده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا الله تعالى ولهذا
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح
 وانج ذبح كتدبر امي قدوم بزرگي يادور بناسي جديد وگورستان
 حرام است هـ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يحوز
 ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقرب في الاسلام
 اي عند العقور هكذا في سنن ابي داود وكذا الايجوز الذبايح عند
 البناء الجليل وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
 الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يوذ بهم الجن
 فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
 وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبايح
 قوله ذبح لقدم امير النج حاصل الكلام في هذه المعاملة ان الذبايح
 المقترن بذبح كرام الله تعالى اذا كان قبل قدم وقدم لهي
 لضيافته او بعد قدمه بمرهه لذلك فلا شبهة في جواز بل
 مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبح واما اذا كان عند المقدم
 فان كان المقصد ذلك والحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
 فحرام والمذبح ممتنع وصابطته انه ان طبع وقدم
 للضيف فهو للضيفان وان امر الذبايح ان يتسوازعه

Marfat.com

الفاس كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت وعليه يحمل كلام المص واما الذبيح عند وضع
 الجدار وعررض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان
 القصد هو التصدق وفي كتاب هداية المبتلي ذبيح شاة
 للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل
 قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبيح لاجل الله
 تعالى وذكر الامم له ايضا ولهذا يضعه بين يده لياكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 ولهذا لا يضع بين يده لياكل منها بل يدفعه لغيره وفي
 الجوهرة الذبيح عند مرض الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي
 رجل ذبيح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله
 ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء
 ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبيح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یضع بین یدیه لها مظل منیه
 بل یدفعه لغيره * و فی نصاب الاحتمساب ما یفعله الجهالة من الذبیح
 مثل قبور المشایخ والشهداء و غیرهم و غسل شراة الدار و علی الوفاة
 الجدی و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الانسان و ما
 اشبه ذلك فهذا یوجب الحرمة اذا كان نغیر الله تعالی وان ذکر
 اسم الله تعالی علیه و یكفرون بذلك و هذا امر غفیل الناس
 خواصهم فكیف بعوامهم * بستر دانستی است که بعضی از
 علمای این دیار حل صورت ستار ع فیهارا از عبارت هدایه
 که در ماده ذکر نام غیر خدا با نام خدا بر ذبیح مرقوم است استنباط
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ناله هدایه
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور مذکور مرقوم
 است لال می نمایند و حال آنکه اگر در تعامیل عبارت هدایه
 و در قیود آن و در وضع صورت آن نامل کرده شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید *
 و ایضاً مدار مضامین هدایه و توضیح منشأ خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافته شود لکن اولاً تحریر آن می کنم و من الله تعالی الهدایة

والعناية في البداية والنهاية وبفضله الكفاية وهذه العصبية
 من الغباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خداي تعالی در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شرکت نام غیر خالص باشد و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیراچه نام غیر بانام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است منقذ و دوم
 موصول صوره لانی یعنی اتصال نام غیر بانام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر بانام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذی بسم حرام نیست زیرا چه مشرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم
 مذبح یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد مشرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است *
 اما کرده است به جهت آنکه مشرکت در تلفظ موجود است پس
 صورت موصول است اگرچه معنی و قصد موصول نیست پس مشابه به
 حرام گردید و مشابهت حرام مکروه است * سیوم موصول
 معنی لا صوره یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارات موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعد از مبر بن قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدا یا تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام
 خدا موصول است معنی و قصد اگرچه در لفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
 مشرکت غیر بانام خدا مقصود است اگرچه تلفظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعی
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالاعتبار ما فی القلب ولی

البعد بين المشهور انما الاحمال بالنيات وانما الكل امره ما لولا الخ
 يسر خلوص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین
 صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات
 بوجود مختلفه و بدلائل متعدد و بفضلاء تعالی مرقوم شد اما در اینجا
 برای تشبیه مخالفان و اعلام عاقلان عبارت به این است که دستاویز
 ایشان است و بر حسب فهم و زعم خود ما بر حل ذبیحه مرقوم
 ذلیل می آرند نقل کرده بفضائل او تعالی خود از نحو ای عبارت منقول
 حرمت آن ثابت و واضح و مستحقیق و لایح می شود چنانچه
 مفصول صورت و معنی یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بدیع
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه
 قبلی از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
 آن بنام زید متر کرده و یا بگوید که این جانور را برای خدا
 جانب زید ذبح خواهم کرد و یا بگوید که این جانور را برای خود ایندن
 و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعد از آن در وقت ذبح
 حرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلاً بر زبان نراند و این
 صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام
 خدا در وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صورتی ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یا فیه نشد و
 چون که شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بانکه
 صرف ابرصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
 احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
 مقصود معنوی نیز منحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت
 است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معنوم شد
 پس بدانکه صاحب ^۴ ایه سه صورت را نوشته است که در آنها
 صرف ذکر نام غیر و نام خدا یا فیه شده است و عبارت آن این است
 و یکره ان ینذکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم
 تقبل من فلان وهذه ثلث معانی * احد ما ان ینذکر موصولا لامعطوفنا
 فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول
 بسم الله محمد رسول الله لان الشریکة لم توجد فلم یکن الذبح
 وابعاله الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم
 والثانیة ان ینذکر موصولا علی وجه العطف والشریکة بان یقول
 بسم الله واهم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول
 الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان
 یقول موصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان

لخص جمع الذبيحة او بعدة وهذا الابس به لما روي عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال بعد الذبيح اللهم تقبل هذه من امة محمد من
 شهد لك بالوحدا نية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد
 على ما قال ابن معبود رضي الله عنه جرد والتسمية حتى لو قال عند
 الذبيح اللهم اغفر لي لا يحل لانه دعاء وموال و پس صورت
 اولي به ايه آنچه درين جا صورت دوم است و صورت
 دوم آن آنچه درين جا صورت اول است و صورت سوم
 آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثة مذكوره
 اين مقام پس دره ايه اصلا مرقوم نيست و در حاشي
 آن است که مدار قول به ايه صرف بر ذکر نام غير بانام خدا
 است بدون اعتبار ترتيب بسوي غير و بنای حکم صورت
 ثالثة اين جابر ترتيب بسوي غير است اين صاحب به آنرا
 ذکر نکرده اما از قيود عبارت به ايه و از وضع صورت اول حکم
 صورت ثالثة مذكوره اين مقام مستنبط می شود زیرا که در
 صورت ثالثة به ايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصلا عنه صورة
 ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه من امة محمد الخ
 پس از قيد معنی صاف واضح می شود که موصول بر دو قسم

است صوره و معنی و در صورت اولی به ایبه موصول صوره است و معنی
 نیست و در صورت ثانی به هر دو مجتمیع است و در صورت ثالثه به هر دو مطلقه بود
 است باقی ماند آنکه موصول معنی بود و صوره یکنه بود و از تعالیل صورت
 اولی صاف ظاهری شود که صرف موصول صوره در باب حرمت
 معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایبه الامر اینکه موجب
 کراهت باشد پس ازین تعالیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته
 در افتاده حرمت معتبر است و اندکین جهت در بیان صورت ثالثه به ایبه
 برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه هر دو مع این جا قید
 موصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر
 نمی بود پس اصلا حاجت قید موصول معنی برای اخراج موصول
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول صوره و نیز
 صاحب به ایبه گفته است بان یقول قبل التسمیة الی قوالها اللهم تقبل
 هذه عن امة محمد الخ و نگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان
 چنانچه در صورت ثانی ذکر کرده است و وجهش همین است
 که این صورت موصول صوری و معنوی نیست بلکه موصول
 صوری است و موصول معنوی و سابق معادوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعابیل صاحب به این
 وجه که در صورت موصول صورته لایق حرام نیست زیرا
 شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول معنی باین وضع که
 اگر موصول صورته و معنی بود حلال است و هم از وضع او
 صورت ثانیه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل عن فلان
 و باین نوع وضع نکر که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمبیل
 که در صفت استباد می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
 موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
 تعابیل مرقوم صاحب به این وجه و تقید مذکور او در تعویب مرقوم او ناظر
 صادق است باین که جانوری که اولاً بنام او لیا و غیره نذر کرده شود
 بعد ازان بابتنا نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر چه
 از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسب که صورت
 نذر مرقوم را در صورت ثانیه به این داخل می شمارد و حل آنرا
 از عبارت به این استنباط می کند و از وضع صورت ثانیه به
 دعوی خود استدل می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش
 افتاده زیرا چه در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
 نذر برای او در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب